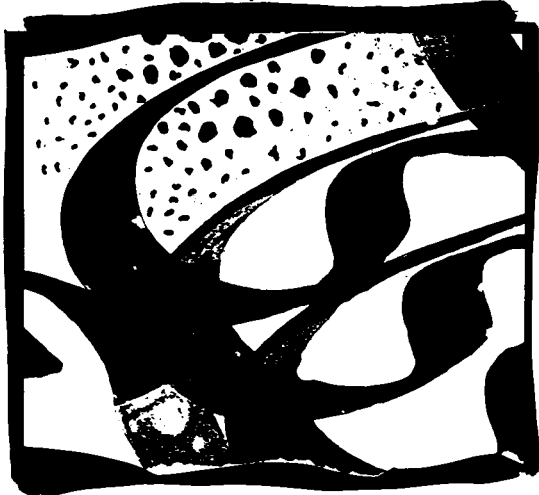


## اشاره

از آن دم که آدمی قدم به عرصه زندگی گذاشت خود را با دو همزاد قرین و همراه یافت و این دو همان دین و اخلاق اند که در طول حیات انسان با همه فراز و نشیبهای آن در عرصه حیات عملی وفادارانه با او بوده و هستند. اما در نظر و اندیشه و ورزی این دو گاه رفیق گرمابه و گلستان بوده اند و گاه رقیب هم، زمانی اخلاق از دین اثر پذیرفته و زمانی دیگر دین از اخلاق. امروز هم چنان این مباحث زنده و پویا ذهن و زبان دهها متفکر و اندیشمند را به خود مشغول داشته و دارد؛ در همین راستا در این شماره پژوهشنامه قبسات اقدام به درمیان نهادن سؤالاتی در باب «نسبت دین و اخلاق» با دانشوران ارجمند حجت الاسلام هادی صادقی، حجت الاسلام حسن معلمی و حجت الاسلام محمود فتحعلی نموده، ضمن تشکر صمیمانه از این عزیزان، توجه خوانندگان ارجمند را به پرسشها و پاسخهای مطرح شده جلب می‌کنیم.

تاریخی، گاهی در مشهودات باطنی و گاهی از پس حجاب و گاهی بدون حجاب. تمام مظاهر قدسی همان اعتبار و وثاقت را پیدا می‌کنند. از همین روست که پیامبران و کتب مقدس، بر



متدینان حجیت دارند و در برابر سخن آنان چون و چرا و بحث و جدل و سرتافتن روا نمی‌دارند.

«اخلاق» و «اخلاقی» استعمالات و معانی متعددی دارد، که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم: (۱) اخلاق جمع خلق است به معنای صفات و ملکات نفسانی که می‌توانند خوب یا بد باشند. (۲) گاهی «اخلاقی» را به کار می‌بریم و مقصودمان افعالی

قبسات: با توجه به تعریفی که از دین دارید، نسبت بین دین و اخلاق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا غایتها و اهداف اخلاقی همان اهداف و غایتهای دینی هستند؟ صادقی: پاسخ به سؤال اول بحثی گسترده را طلب می‌کند. در بررسی مسئله مناسبات «دین و اخلاق» ابتدا باید این دو واژه را تعریف کرد، یا دست‌کم مراد خود را از استعمال آنها بیان نمود؛ زیرا چنانکه می‌دانید تعریف چنین مفاهیمی، اگر محال نباشد، دشوار است. هنگامی که کلمه دین را به کار می‌بریم مقصودمان «مجموعه‌ای از تعالیم (نظری و عملی) است که حول محور قدسی شکل یافته‌اند».

ویژگی اساسی این تعالیم، قدسی بودن آنهاست. گستره این تعالیم معمولاً شامل یک سلسله اعتقادات اساسی و کیهانی در باب جهان و انسان و مبدأ و معاد او، منظومه‌ای از احکام و قوانین عملی و مجموعه‌ای از ارزشهای اخلاقی است. مجموعه این تعالیم از نظر پیروان ادیان دارای اعتبارند. اعتبار این تعالیم از منبع قدسی آن سرچشمه می‌گیرد. آن منبع قدسی، همان واقعیت غایی، یا ذات الوهی است که ممکن است در قالبهای مختلفی خود را ظاهر کرده باشد؛ گاهی در یک متن مقدس، گاهی در یک شیء طبیعی، گاهی در مجموعه‌ای از حوادث

# اقتراح: دین و اخلاق

اخلاقی شخصی وارد نمی‌شوند. اخلاق مانند زبان، کشور، دین و مذهب، پیش از اشخاص وجود دارد، پس از آنها نیز ادامه خواهد داشت و نوعی استقلال از شخص در آنها دیده می‌شود؛ بنابراین به نوعی اجتماعی است. اما نه به این معنا که بیانگر نظام حاکم بر ارتباطات افراد باشد، بلکه به این معنا که - اصول و قواعد آن تا حدی به اجتماع تکیه دارد و در عین حال مستقل از فرد است. هنگامی که فرد با آن مواجه می‌شود، اخلاق به مثابه ابزاری در دست اجتماع است که خود را بر وی تحمیل می‌کند. جوامع ارزشها و هنجارهای خود را برای راهنمایی فرد به او تعلیم می‌دهند و گاهی تلقین می‌کنند. به این معنای ششم

هستند که متصف به خوب و یا بد می‌شوند. ۳) گاهی «اخلاقی» به معنای افعال صرفاً خوب است. تفاوت معنای دوم و سوم در این است که در معنای دوم نظر به کارهایی داریم که در حوزه اخلاق مورد ارزشگذاری، مثبت یا منفی، قرار می‌گیرند، ولی در معنای سوم تنها به کارهایی نظر داریم که مورد ارزشگذاری مثبت قرار می‌گیرند. تفاوت این «معنا با معنای اول (که معنای لغوی یکی از معنای اصطلاحی کلمه اخلاق است) در این است که در معنای اول به فضایل نفسانی نظر داریم و در معنای دوم و سوم به کارها و افعال. به بیان دیگر معنای اول ناظر به فضیلت است و معنای دوم و سوم ناظر به وظیفه. دستکم دو معنای دیگر هم برای «اخلاق» و «اخلاقی» وجود دارد که متعلق به حوزه‌های معرفتی هستند. ۴) گاهی مراد از «اخلاق» علم اخلاق است، یعنی علمی که در آن، از صفات و ملکات نیک و بد، رفتارهای پسندیده و ناپسند و هنجارهای اخلاقی بحث می‌شود و هنگامی که گفته می‌شود مباحث «اخلاقی» مقصود مباحثی است که به این علم مربوط است. ۵) گاهی مقصود از «اخلاقی» مباحث فلسفی مربوط به حوزه اخلاق است؛ مباحثی در مورد تحلیل مفاهیم اخلاقی، پیش‌فرضهای تصویری و تصدیقی اخلاق، بحث از قواعد کلی و اصلی اخلاق، بررسی نقش عقل، احساسات و عواطف و نیت در اخلاق، مسئولیت اخلاقی و مانند آن ۶) معنای دیگری برای «اخلاق» وجود دارد که در برگرفته بخشی از معنای پیشین است، یعنی هنگامی که از «نهاد اخلاقی زندگی» سخن می‌گوییم و به چیزی در عرض علم، هنر، حقوق، قراردادهای اجتماعی و سیاسی و حتی دین اشاره می‌کنیم. این معنا با معنای سه‌گانه اول نزدیکی دارد، اما از پاره‌ای جهات فراتر از آنهاست. در اینجا احکام و قواعد



است که از رابطه «دین و اخلاق» سخن گفته می‌شود. هرچند، همان‌طور که گفته شد، در این بحث پای معنای اول تا سوم نیز به میان می‌آید. حتی اگر اخلاق ابزار اجتماع نباشد، بلکه یک نظام ارزشگذاری شخصی باشد، در هر صورت می‌توان از رابطه آن با دین پرسش کرد. آنچه در این بحث اهمیت دارد همان اصول و احکام

هنجاری شخصی یا جامعه‌اند.

۲. دو موضوع وجود دارد که علی‌رغم نزدیکی آنها به یکدیگر و داشتن مسائل مشترک فراوان، با یکدیگر اختلاف دارند. یکی موضوع ارتباط «دین و اخلاق» است و دیگری رابطه «اخلاق دینی» با «اخلاق سکولار» (یا «اخلاق لاهوتی» با «اخلاق ناسوتی» یا «اخلاق الهی» با «اخلاق انسانی»).

در بحث «دین و اخلاق» از انواع ارتباط مفهومی، حکمی، معرفتی، انگیزشی، تضمینی، ذاتی، منطقی، هستی‌شناختی، غایت‌شناختی و ... میان دین و اخلاق سخن گفته می‌شود. محصول این مباحث می‌تواند به نفی یا اثبات اخلاق سکولار بینجامد. اما ظاهراً از این بحث نتیجه‌ای دال بر نفی اخلاق دینی نمی‌تواند عاید شود. هرچند با صرف نظر از این بحث، این سؤال پیش می‌آید که اخلاق دینی فی حد نفسه مفید است یا مضر، ممکن است یا ناممکن.

تفاوت اخلاق سکولار با اخلاق دینی در این است که در اخلاق سکولار، مرجعیت و وثاقت هیچ منبعی، جز خود انسان پذیرفته نیست. عقل خود بنیاد بشر مرجع نهایی ارزشگذاری اخلاقی است.

برای شناسایی آرمانها و غایات بشر، همچنین راه رسیدن به آنها، در اخلاق دینی به متون مقدس مراجعه می‌شود، اما در اخلاق سکولار فقط از عقل بشر استفاده می‌شود.

آنچه در پهنه تاریخ رخ داده، گویای آن است که اخلاق جوامع بشری همواره تا عصر رنسانس، اخلاقی دینی بوده است. تنها در این پنج قرن اخیر است که عملاً اخلاق سکولار بتدریج به جوامع انسانی راه یافته، اما می‌توان گفت که بنیانهای نظری اخلاق سکولار از یونان باستان وجود داشته است.

۳. نسبتهای گوناگونی را می‌توان میان دین و اخلاق برقرار ساخت. یکی از این نسبتها اشتراک یا اختلاف اهداف و غایتهای دین و اخلاق است. هدف والای دین آن است که انسان را از سطح خود خاکی و مادی‌اش برتر برد تا به سطح خود علوی و الهی برساند. آن خود الهی در ادیان مختلف تعبیر متفاوتی می‌یابد. در جایی به‌عنوان مبداء هستی و خالق

جهان، یا خدای واحد است، در جایی روح نهانی هستی یا آتمن است که همان جوهره اصلی انسانی است که الوهیت نام دارد، در جایی دیگر به شکل قانونی کلی و فراگیر درمی‌آید که از اقتضای آن گریز نتوان یافت و به شکل اصل اساسی و تزلزل‌ناپذیر هستی است (تائو)، در جایی دیگر الوهیت متجسد است که باید در گوشت و خون او شریک شد و با رنجهای او رنج کشید و از طریق مصایب او از این زندان حیات مادی به بهشت حیات الوهی و ملکوتی خدا راه یافت (مسیح) و ...

هریک از ادیان، به تناسب آموزه‌های عقیدتی خود، از آن واقعیت غایی تعبیری خاص دارند، اما در این جهت با یکدیگر مشترکند که واقعیت غایی خود را اصل حقیقت هستی می‌دانند. بنابراین می‌توان غایت همه ادیان را در یک جمله خلاصه کرد که: «ادیان آمده‌اند تا انسانها را از خودمحوری به حق‌محوری برسانند». ادیان آمده‌اند تا انسانها را متحول کنند و تعالی بخشند و برای این کار، هم غایت و هدف را به آنها معرفی می‌کنند و هم طریقه رسیدن به آن را.

اما در مورد غایات و اهداف اخلاق نظرهای گوناگونی عرضه شده است. دو رویکرد اساسی در اینجا وجود دارد:

۱) رویکرد محافظه‌کارانه یا ناظر به خوشایند؛  
 ۲) رویکرد اصلاح‌طلب یا ناظر به مصلحت. طرفداران رویکرد اول غایت اخلاق را این می‌دانند که انسانها با وضع نفسانی و روحانی خودشان همزیستی و همراهی داشته باشند. در این فرض باید ابتدا دید که انسانها چه هستند. چه روحیاتی دارند، تمایلات و خواسته‌ها و خوشایند و ناخوشایند آنها چیست و آنگاه متناسب با آن راهنمای عمل داد. اصول و دستورات اخلاقی برای آن وضع می‌شوند که به انسانها بیاموزند چگونه می‌توانند بیشترین ارضا را برای بیشترین خواسته‌هایشان به دست آورند. محافظه‌کاران نمی‌خواهند تحولی اساسی در روحیات و نفسانیات انسانها پدید آید، بلکه هدف آنها در حفظ و رعایت مقتضیات همین روحیات و نفسانیاتی است که انسانها بالفعل دارند. آرمان اخلاق ناظر به خوشایند، حصول بیشترین همراهی و همزیستی میان انسانها و تدبیر وضع آنان

به نحوی است که دو اصل آزادی و عدالت تأمین گردند. اهداف این اخلاق، اهدافی حداقلی هستند و به همین مقدار اکتفا می‌شود که جلو تعدی و تجاوز انسانها به حقوق یکدیگر را بگیرد (البته از راههای اخلاقی، نه حقوقی).

اما اخلاق اصلاح طلب، هیچ‌گاه به وضع موجود رضا نمی‌دهد و همواره به دنبال دستیابی به آرمانهای بلند است. از نظر این اخلاق انسانها را نباید به نحوی اساسی به ارضای تمایلات زیستی و نفسانی‌شان دعوت کرد، بلکه اگر هم دعوتی در این زمینه وجود دارد، دعوتی فرعی و تبعی و به منظور دستیابی به هدفی والا تر است.

این اخلاق می‌خواهد فضایل جدیدی را در انسانها به وجود آورد و آنها را به موجوداتی جدید و برتر تبدیل کند. در اینجا خوشایند و ناخوشایند انسانها مورد توجه نیستند، بلکه آنچه مورد توجه است، مصالح آنهاست. توصیه‌های اخلاقی و احکام ارزشی بر این اساس صورت می‌گیرند که انسانها را تعالی بخشند. اخلاق اصلاح طلب، برخلاف اخلاق محافظه کار، ذاتاً دموکراتیک نیست.

حال با این تعریف می‌توان اختلاف و اشتراک اهداف دین و اخلاق را بررسی کرد. اهداف اخلاق محافظه کار، که به طور قطع نوعی اخلاق سکولار است، با اهداف تعالی بخش دین سازگار نیست، مگر اینکه همچون پاره‌ای خدانا باوران ظاهراً دین خواه که قرائتهایی من عندی و بسی پایه از دین عرضه می‌دارند، تا جایی که از دین سکولار و دین لیبرال نیز سخن گفته‌اند و از این رهگذر دین را از هویت اصلی اش تهی کرده‌اند، ما نیز به چنان دین غیردینی نظر داشته باشیم. در این صورت می‌توان میان اهداف اخلاق ناظر به خوشایند و دین غیردینی سازگاری دید، وگرنه اگر دین، دین باشد، میان اخلاق نوع اول و دین سازگاری در اهداف وجود ندارد.

اما اخلاق ناظر به مصلحت می‌تواند همان اهدافی را دنبال کند که دین دنبال می‌کند. هر دو می‌خواهند انسانها را تعالی بخشند. ممکن است در بیان غایت انسان میان آنها اختلاف در تعبیر وجود داشته باشد، اما، دست کم بنابر برخی تقریرها، هر

دو یک چیز را می‌گویند. برای هر دو وضع موجود انسان و روحیات و نفسانیات بالفعل او ارضاکننده نیست. هر دو می‌خواهند انسان از خودخواهی و خودمحوری برتر آید و حقیقت را محور رفتار و کردار خویش قرار دهد.

البته با توجه به گوناگونی و تنوع فوق العاده مشربهای دینی و اخلاقی، نباید انتظار داشت نظریه ما مخالف نداشته باشد، حال هر نظریه‌ای که می‌خواهد باشد. از باب نمونه در همین بحث می‌توان به کرکگور و برخی پیروانش اشاره داشت که هیچ پایه عقلانی را برای دین نمی‌پذیرفتند و حتی معتقد بودند که عقل اخلاقی به چیزهایی حکم می‌کند که خلاف مقتضای ایمان دینی است. دین و ایمان اموری غیرعقلانی، و حتی ضدعقل هستند.



دین را تنها می‌توان با تصمیم ایمان برگزید نه با سنجش عقلانی و اخلاقی.

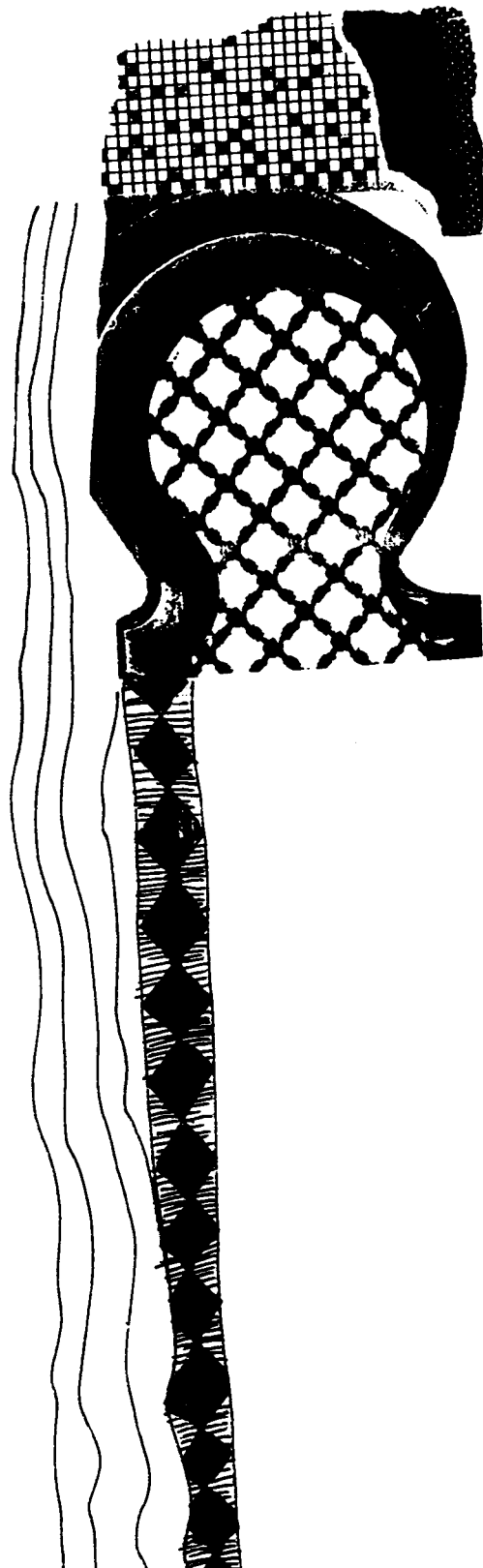
تا هنگامی که انسان در دایره اخلاق و الزامات آن به سر می‌برد نمی‌تواند به مرحله دینی پا بگذارد. مثل اعلای تعارض دین و اخلاق در نزد کرکگور، حالت تردید ابراهیم در انتخاب میان اطاعت فرمان خدا مبنی بر ذبح فرزند و پیروی از حکم اخلاق مبنی بر حرمت قتل شخص بی‌گناه است. به نظر کرکگور، ابراهیم با اطاعت محض و کورکورانه از خداوند و نپذیرفتن حکم عقل رسوخ خویش را در حوزه دین به اثبات رساند، بلکه به آن تحقق بخشید. چنین تحلیلهای توصیفی از دین و عمل دینی اساساً با هیچ‌گونه اخلاقی جمع نمی‌شوند و

غایات مشترک ندارند. اما تبیینهای خریدپسند دین همان اهداف را دارند که اخلاق ناظر به مصلحت دنبال می‌کند.

۴. همان‌طور که گذشت مناسبات دین و اخلاق را از منظرهای متفاوتی می‌توان نگریست. از یک منظر می‌توان مناسبات دین و اخلاق را در دو دسته کلی: (۱) نیازها و وابستگیهای دین به اخلاق، (۲) نیازها و وابستگیهای اخلاق به دین، جای داد. بخش دوم را در ذیل سؤال دوم اقتراح می‌آوریم و در این قسمت به بخش اول، یعنی نیازها و وابستگیهای دین به اخلاق می‌پردازیم.

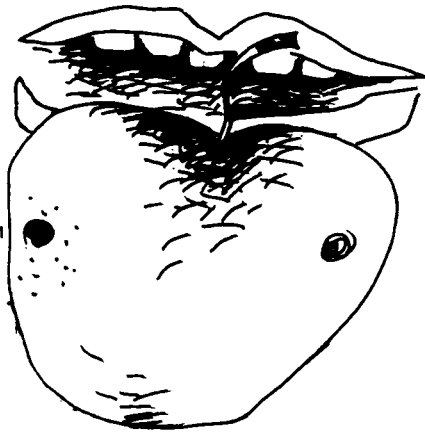
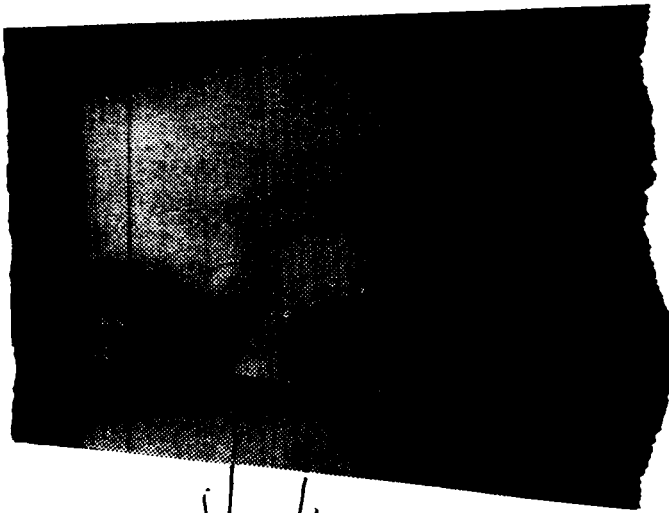
برخی دین‌باوران گمان می‌کنند که دین هیچ‌گونه نیاز و وابستگی‌ای به اخلاق ندارد. به نظر آنان چنان می‌رسد که هرگونه وابستگی دین به اخلاق، نوعی محدودیت برای خداوند است و این محدودیت در دیدگاه دینی آنها جایی ندارد. اجازه دهید با ذکر مسئله «اوئیفرون» بحث را دنبال کنیم. افلاطون گفت‌وگوی استادش سقراط را با شخصی به نام اوئیفرون در کتاب اوئیفرون مطرح می‌کند. اوئیفرون می‌گوید چیزی که عمل را خوب می‌سازد امر الهی است. سقراط از او می‌پرسد: «آیا چون خدا به چیزی امر کرده است آن چیز خوب است، یا چون آن چیز خوب است خدا به آن امر کرده است؟» اوئیفرون پاسخ می‌دهد که البته چون آن کار خوب است خدا به آن امر کرده است و سقراط نتیجه می‌گیرد پس اخلاق مستقل از امر الهی است و خداوند براساس ملاکهای اخلاقی عمل می‌کند. از اینجا است که یک مسئله بااهمیت برای دینداران چهره می‌نماید و آن اینکه در این صورت چارچوبهای اخلاقی، خداوند را محدود می‌کنند. به همین دلیل بسیاری از آنان تمایل دارند که هرگونه وابستگی و نیاز دین به اخلاق را انکار کنند. همین مشکل، موجب پیدایش مسلک اشعری در جهان اسلام شد.

اگر در پاسخ سؤال سقراط شق دیگر را انتخاب کنیم و بگوییم: «چون خداوند به آن کار امر کرده خوب است»، فوراً



این سؤال پدید می‌آید که چرا اگر خداوند به کاری امر کند آن کار خوب است. چه چیزی به اصول اخلاقی نشست یافته از خداوند (امر الهی یا اراده الهی یا فعل الهی) اعتبار و حجیت می‌دهد؟ چرا باید از آنچه مورد امر خدا یا اراده الهی قرار گرفته تبعیت کرد؟ در اینجا دینداران به این پاسخ می‌رسند که چون ذات خداوند خیر است و منشاء خیر می‌شود بنابراین هر آنچه از آن ذات منشأ یابد، خیر است. اما از کجا و بر چه مبنایی می‌توان گفت خداوند خیر است؟ راه شناخت خیر بودن خداوند چیست؟ دو راه بیشتر وجود ندارد؛ یا با جمع شواهد و قراین بر خوب بودن خداوند استدلال می‌کنیم، و یا می‌گوییم ذات او براساس تعریف خوب است. راه اول به این منتهی می‌شود که پیشاپیش با مفهوم خیر و خوبی آشنا باشیم، آنگاه با جمع شواهد نشان دهیم خداوند خوب است، و این همان استقلال اخلاق از دین است و اتکای دین به اخلاق. راه دوم هم صرفاً ما را در دایره مفهوم و ذهنیت نگاه می‌دارد. یعنی اگر گفتیم خداوند براساس تعریف خیر است، چه دلیلی وجود دارد که این خدایی که می‌پرستیم مصداق همان خدایی باشد که آن چنان تعریفش کرده‌ایم. برای اثبات این مطلب باید متوسل به قراین و شواهد شویم و باید به راه اول باز گردیم.

در اینجاست که زمینه بیان اتکای دین به اخلاق آماده می‌شود. اگر از دینداران پرسید چرا متدین به دین شده‌اید و خداوند را می‌پرستید، آنها پاسخ می‌دهند به دلیل آنکه خداوند رحیم و بخشاینده و مهربان است و ما را دوست دارد و عادل است، و بالاتر اینکه بر ما فضل می‌کند، جود او سراسر وجود را فرا گرفته و... تمام اوصاف، یا بخش اعظم اوصافی که دیندار برای توجیه خداپرستی‌اش ذکر می‌کند، اوصافی هستند که باید پیشاپیش با معنا و مفهوم آنها، همچنین لااقل بخشی از مصادیق آنها آشنا باشد و اتصاف به این اوصاف را، با صرف نظر از دین و خدا، خوب بدانند و بیان این اتصاف را برای دیگران قانع‌کننده بیابد، تا بتواند چنان استدلالی اقامه کند.



هنگامی که عرب‌ها در محضر پیامبر اسلام (ص) حاضر می‌شدند تا پیام دعوت ایشان را بشنوند، آنچه موجب تسلیم شدن و اسلام آوردن آنها می‌شد آن بود که می‌دیدند اوصافی که از خداوند بیان می‌شود، اوصاف اخلاقی قابل فهم و ستودنی و موافق با فطرت آنهاست. یعنی اگر زمینه فطری لازم را نداشتند و اصول اخلاقی دین را موافق با، لااقل، بخشی از اصول اخلاقی اساسی خود نمی‌یافتند، هرگز به میثاق الهی گردن نمی‌نهادند و تسلیم خداوند نمی‌شدند. بنابراین دست‌کم به این معنا می‌توان گفت که اخلاق پشتوانه دین است، در نتیجه، دست‌کم به همین معنا نیز می‌توان گفت که اخلاق از دین استقلال دارد.

بیشترین مسائل در موضوع ارتباط دین و اخلاق، در بخش نیازهای اخلاقی به دین مطرح شده‌اند که آنها را در پاسخ سؤال دوم دنبال می‌کنیم.

**معلمی:** برای دین تعاریف گوناگونی شده است، ولی آنچه می‌تواند بیشتر از همه مورد قبول واقع شود، این تعریف است که: دین آیینی است که دارای عقایدی همچون اعتقاد به خداوند متعال و معاد و رفتارهایی که در رسیدن به کمال و سعادت نهایی نقش دارند، می‌باشد از طرف دیگر اخلاق به دو گونه می‌تواند با دین نسبت و رابطه داشته باشد:

**الف - اخلاق بدون داشتن عقاید دینی و دست‌کم بدون اعتقاد به خدا و قیامت که بین همه ادیان الهی مشترک است، بی‌بنیان می‌باشد. در این نگاه رابطه اخلاق و دین به معنای ترتب اخلاق بر مبانی عقیدتی دینی است.**

**ب - حداقل بخشی از دستورات اخلاقی را باید از دین گرفت.**

و نیز به لحاظ انواع مکاتبی که در اخلاق وجود دارد در باب نسبت دین و اخلاق به‌طور نفی و اثبات می‌توان سخن گفت. ولی آنچه در باب اخلاق مورد قبول نهایی است در باب اخلاق این است که اصولاً باید و نبایدهای اخلاقی همان ضرورت‌های بالقیاس و بالغیر فلسفی هستند. یعنی از آنجایی که افعال آدمی علت رسیدن به نتایج مطلوب انسانی‌اند، پس برای رسیدن به اهداف مطلوب، ضرورت دارد که افعال خاصی را

انجام داد. این ضرورت بالقیاس به اهداف همان مفاد «باید» اخلاقی است و با توجه به اینکه هدف نهایی و کمال مطلوب آدمی قرب الهی می‌باشد پس اعتقاد به خداوند متعال و سیر به سمت او از لوازم لاینفک یک اخلاق مطلوب و صحیح است. بنابراین رابطه قسم اول مسلم است.

و نیز از آنجایی که عقل بشر از همه ریزه‌کاریهای نفس و بدن انسان و نظام هستی مطلع نیست، بجز اصول کلی اخلاق، در موارد دیگر به وحی نیازمند است، لذا رابطه به معنای دوم نیز ضروری است.

**فتحعلی:** تنها با تعریف دین نمی‌توان نسبت میان دین و اخلاق را روشن ساخت، بلکه لازم است اخلاق نیز تعریف شود. بنابر برخی تعاریف، اخلاق تنها مربوط به ملکات نفسانی و امور باطنی است و براساس بعضی تعاریف، صرفاً مربوط به رفتار ظاهری می‌شود و برطبق تعریفی دیگر شامل امور باطنی و رفتار ظاهری است. در هر صورت گاه صرفاً فردی و گاه اجتماعی است و در برخی هر دو مورد می‌گردد. توجه به اصل انگیزه و نیت در اخلاق یا عدم دخالت آن سبب اختلافی چشمگیر می‌شود، همان‌گونه که وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی ایجاد تفاوت می‌کند. به‌طورکلی همه عواملی که سبب تفاوت میان نظامهای اخلاقی و تعریف اخلاق می‌گردند از قبیل: واقع‌گرایی یا غیرواقع‌گرایی، مطلق‌گرایی یا نسبی‌گرایی، عینیت‌گرایی یا ذهنیت‌گرایی و ... در تعیین نسبت میان اخلاق و دین مؤثرند. به همین شکل تعاریف گوناگون دین موجب تفاوت نسبت میان دین و اخلاق می‌شود. بنابراین اگر دین را مجموعه‌ای از عقاید، احکام و دستورات بدانیم که از سوی خالق و کارگردان همیشه فعال هستی برای هدایت و راهنمایی بشر به سوی منافع و سعادت واقعی و نجات و رستگاری فرستاده شده است؛ و اگر اخلاق را بیانگر فضایل و رذایل - واقعی، مطلق و نفسانی که بروز و ظهور آن در رفتار فردی و اجتماعی است - و راه کسب فضایل و دوری از رذایل به‌منظور تحقق سعادت واقعی انسان به حساب آوریم، نسبت میان دین و اخلاق چنین می‌شود که: اخلاق بخشی از دین است. زیرا دین شامل احکام و دستورات عبادی، حقوقی، سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی و ... نیز می‌گردد. اگر سیر تکامل روحی و معنوی انسان را بی‌نهایت بدانیم، که می‌دانیم، اخلاق مراحل ابتدایی و حداکثر مراحل متوسط این سیر را تأمین می‌کند. اما دین علاوه بر آنکه در مراحل ابتدایی و متوسط دخیل است، مراحل عالی این سیر را هم فراهم می‌سازد که آن عبارت است از برترین و اصیل‌ترین عرفان و حالات عرفانی که بسی فراتر از اخلاق است.

نسبت میان دین و اخلاق را از منظر دیگری نیز می‌توان نگاه کرد و آن منظر «نیاز» این دو به یکدیگر است. اخلاق هم در مقام ثبوت و هم در مقام اثبات نیازمند دین است.

**نیاز اخلاق به دین در مقام ثبوت:**

**الف - مبادی تصویری یا ایضاح مفهومی:** مفاهیم اخلاقی مانند خوب، بد، باید و نباید و نظایر آن علی‌رغم وضوح ابتدایی، ابهامات بسیاری دارند؛ و دین رافع این ابهامات است. باید توجه داشت مراد این نیست که عقل، حس، و وجدان انسان به‌طور مستقل نمی‌تواند تا حدودی معنای خوب و بد، فضیلت و رذیلت را درک کند، بلکه منظور آن است که درک دقیق، کامل و شفاف و پایدار این مفاهیم در برخی موارد نیازمند منبعی حکیم، قادر، ثابت و سرمد، بی‌طرف و مهربان است تا این مفاهیم را روشن سازد. از این‌رو تلاش کسانی همچون آقای اوئیگ - فیلسوف تحلیل زبانی شهیر انگلیسی - در انکار نیاز اخلاق به دین و در ایضاح مفاهیم و مبادی تصویری اخلاق، با شکست مواجه شد. زیرا استدلال ایشان در رد این ادعاست که همه مفاهیم اخلاقی نیازمند ایضاح مفهومی از سوی دینند. حال آنکه ادعا این است که برخی مفاهیم اخلاقی برای دست یافتن به وضوح و دقت کامل و ثابت نیازمند دین است.

**ب - مبادی تصدیقی:** اولاً همان‌گونه که در مبادی تصویری بیان شد، دست‌کم، وضوح و روشنی کامل و پایدار برخی مفاهیم اخلاقی نیازمند دین است. از آنجا که تصدیق (واقعی و حقیقی) بدون تصور ممکن نیست می‌توان گفت که: دست‌کم، برخی از مبادی تصدیقی اخلاق نیز نیازمند دین است. ثانیاً صدق گزاره‌های اخلاقی نظیر «راستگویی خوب است» یا «باید راست گفت»، «دروغگویی بد است» یا «نباید دروغ گفت»

نیازمند تبیین و دلیلند. دین در این ناحیه نیز پشوانه و ممدّ اخلاق و تبیین‌گر صدق این گزاره‌هاست.

برخلاف نظر اشاعره مقصود دین این نیست که چون خدا گفته است «راستگویی خوب است» یا «باید راست گفت» پس راستگویی خوب است، بلکه مراد آن است که دین با ارائه کمال مطلوب و بالذات (در اسلام خداوند) معیار و ملاک خوب و بد و باید و نباید را در اختیار می‌گذارد. هرچه و هر کاری که انسان را به کمال مطلوب و بالذات نزدیک کند خوب و بایسته است، و هرچه او را از این کمال دور سازد بد و ناشایست می‌شود. با این بیان کوشش کسانی نظیر آقای بارتلی برای رد وابستگی اخلاق به دین در ناحیه مبادی تصدیقی ناکام می‌ماند. زیرا استدلال‌های کسانی مانند آقای بارتلی برای رد این ادعاست که: «دین علت خوبی، بدی، بایستگی و نبایستگی کارها را بیان می‌کند». حال آنکه پرسش اساسی و نهایی آقای بارتلی این است که: به چه دلیل آنچه خدا گفته است خوب است، خوب است، یا به چه دلیل پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است. خوب بودن پیروی از اوامر و نواهی الهی را دیگر نمی‌توان با گزاره‌ای دینی تبیین کرد زیرا مستلزم دور است. یعنی نمی‌توان گفت چون خدا گفته است که پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است، پس پیروی از اوامر و نواهی الهی خوب است. مصادره‌ای بودن این استدلال روشن است. پس باید ملاک و منبع دیگری غیر از اوامر و نواهی الهی برای تبیین خوبی و بدی و باید و نباید وجود داشته باشد که همان عقل یا احساس یا وجدان است. از این‌رو اخلاق در تبیین مبادی تصدیقی‌اش نیاز به دین ندارد و، از آن مستقل است.

اما براساس دلیل مذکور، در پاسخ باید گفت: نیاز اخلاق به دین از آن‌روست که هیچ فعل اختیاری و آگاهانه انسان بدون غایت نیست و نمی‌تواند باشد. کارهای اخلاقی نیز از این قاعده مستثنا نیستند. از سوی دیگر، ارزش اخلاقی کارها وابسته به ارزش غایات آنهاست. هرچه این غایات ارزشمندتر باشند ارزش اخلاقی آنها بیشتر خواهد بود. در میان غایات نیز آن غایتی که مطلوب بالذات حقیقی و پایدار است ارزشمندترین غایات است و سایر غایات ارزش خود را وامدار اویند. بنابراین لذت، قدرت، علم، ثروت و نظایر آن هیچ‌یک



نمی‌توانند غایت و کمال مطلوب بالذات، پایدار و حقیقی باشند بلکه غایباتی متوسط و آلی‌اند که هریک ارزش مناسب خود را دارند. غایت و کمال مطلوب و بالذات حقیقی و پایدار همان است که دین به انسان ارائه می‌کند؛ یعنی خداوند باری تعالی. از این رو دلیل آنکه پاکدامنی، عدالت، وفای به عهد و نظایر آن خوب است و باید عقیف و عادل بود و به عهد خود وفا نمود، این است که انسان را به کمال مطلوب بالذات نزدیک می‌کند و دلیل آنکه آلوده‌دامنی، ظلم و نقض عهد بد است و نباید آلوده‌دامن و ظالم و ناقض عهد بود، این است که این امور انسان را از کمال مطلوب بالذات خود دور می‌سازد.

#### نیاز اخلاقی به دین در مقام اثبات:

**الف - ضمانت اجرا و پاداش و کیفر:** روشن است که اخلاق برای عمل کردن است و تا مورد عمل قرار نگیرد تأثیری در زندگی فردی و اجتماعی نخواهد داشت. برخلاف نظر سقراط، شناخت صواب و خطا، خوب و بد، باید و نباید برای وادار ساختن انسان به عمل کافی نیست. افلاطون و ارسطو به حق در این باره با سقراط مخالف بودند و یکی از وجوه ضعف نظام اخلاقی سقراط را همین امر می‌دانستند. زیرا سقراط به وجود امیال گوناگون در وجود انسان توجه نکرده بود.

انسان، خصوصاً در ابتدای راه، نیازمند آن است که با ابزار گوناگون مورد تشویق یا تحذیر قرار گیرد؛ درست مانند کودکی که در ابتدا برای آنکه خوب درس بخواند به او وعده جایزه می‌دهند. اما بعدها بتدریج خود به فایده علم و درس پی برده، نیازی به این‌گونه تشویقها و یا تنبیه‌ها ندارد. اخلاق نیز همین‌گونه است و انسان برای انجام کارهای اخلاقی و اجتناب از کارهای ضد اخلاقی نیازمند تشویق و یا تنبیه است؛ و دین بهترین وعده‌ها و بدترین وعده‌ها را به انسان عرضه می‌دارد. علاوه بر این برخی از کارهای اخلاقی بسیار بزرگ (مثبت یا منفی) از انسانها سر می‌زند که در دنیا نمی‌توان پاداش یا کیفر مناسب و درخور آنها تعیین کرد. ایثار کسی که از همه چیز خود در دنیا گذشته و حتی جان خود را نثار کرده است یقیناً مصداق برترین کارهای اخلاقی است. از سوی دیگر ظلم و تجاوز و ...

برخی انسانها نیز حتماً از مصادیق بارز کارهای ضد اخلاقی است. اما نه تعیین پاداش عمل نخست در دنیا ممکن است و نه کیفر عمل دوم. دین با ارائه آخرت و قیامت که امکان چنین پاداش و کیفری را فراهم می‌سازد، انگیزه عمل اخلاقی در این سطح را پدید می‌آورد و انگیزه عمل ضد اخلاقی در این حد را از میان می‌برد یا کاهش می‌دهد.

#### ذکر دو نکته در اینجا لازم است:

نخست آنکه بسیاری از کارهای اخلاقی نیاز به ضمانت اجرایی دینی ندارد، بلکه ستایش و سرزنش اجتماعی و دنیایی برای آنها کفایت می‌کند. اما این نباید سبب شود که کسانی گمان کنند همه کارهای اخلاقی چنینند و نیازی به ضمانت اجرایی دینی نیست.

دوم آنکه برخی تصور می‌کنند که چنین رویکردی به اخلاق سبب می‌شود که روح اخلاق که همان ایثار و فداکاری و عمل خالصانه است از دست برود و اخلاق به امری کاسبکارانه و مصلحت‌اندیشانه تبدیل شود.

در پاسخ به این ادعا باید گفت اولاً همه کارها چنین نیستند. ثانیاً توجه تمام به ثواب و عقاب برای مراحل ابتدایی و متوسط کمال اخلاقی است. انسان با ممارست و مداومت بر کار اخلاقی بتدریج به جایی می‌رسد که می‌تواند بدون در نظر گرفتن نتیجه، عمل کند.

**ب - اخلاق برای آنکه با روح و با طراوت باشد نه خشک و بی‌نشاط و مکانیکی، نیازمند منبع و منشأ و نگرشی متعالی و فوق طبیعی است.** صرف انجام کار اخلاقی از آن جهت که اخلاقی است برای رشد و کمال کافی نیست. کار حق را باید با انگیزه و نیت حق انجام داد. انگیزه متعالی و حق در سایه دین حاصل می‌گردد. دین در اینجا یعنی توجه به ماورای طبیعت و جهان مادی و روابط آن. البته برترین و والاترین شکل چنین توجهی در قالب ادیان الهی و برترین آن ادیان، یعنی اسلام متحقق است.

نیاز دین به اخلاق تنها در مقام اثبات است. مبادی تصویری و تصدیقی دین را شارع مقدس بیان کرده و روشن ساخته

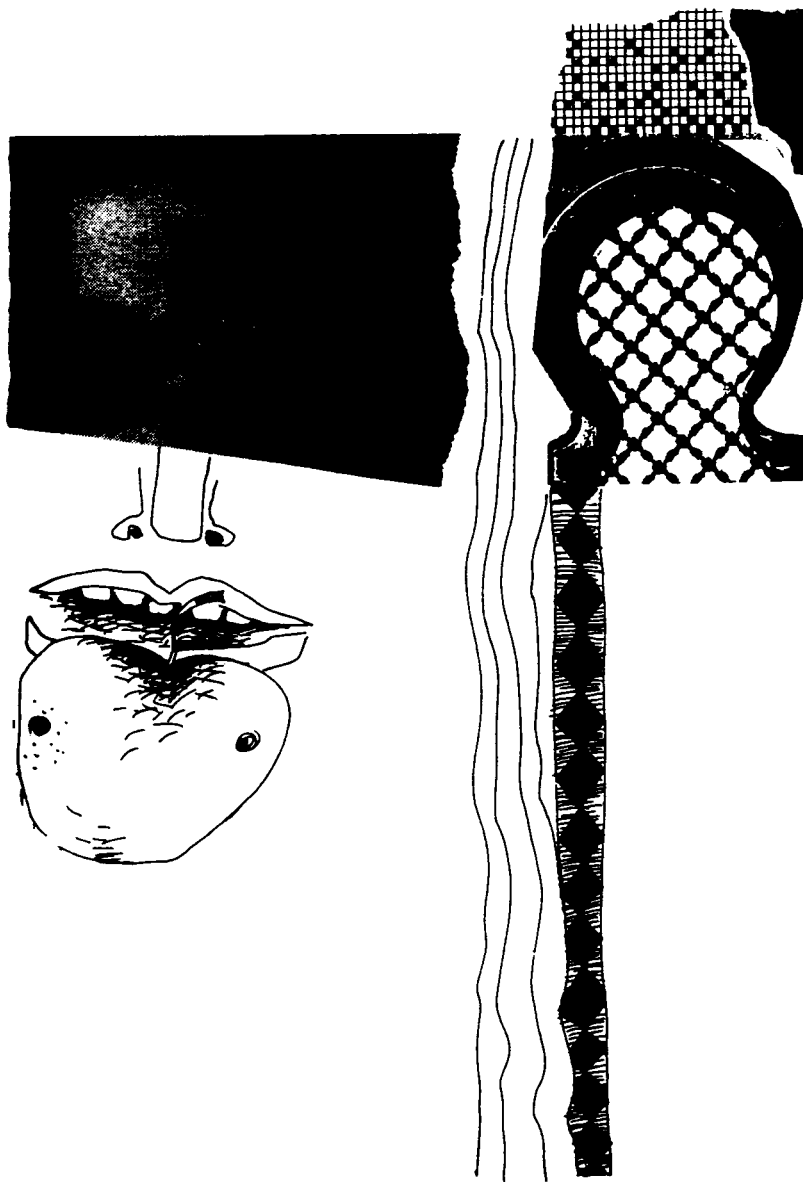
در باب اثبات خدا نیز چنین گفته شده است که اگر اعتقاد به حسن و قبح نباشد، نمی‌توان وجود خدا را اثبات کرد. زیرا با صرف‌نظر از ادله‌ای که برای اثبات وجود خدا به کار می‌رود (عقلی، نقلی، شهودی، تجربی...) تا تصدیق ملازمه میان مقدمات صحیح و نتیجه یک استدلال درست را نیکو و حسن ندانیم، دلیلی برای پذیرش نتیجه نخواهیم داشت. از این رو همه استدلالهایی که برای اثبات وجود خدا صورت می‌گیرند نیازمند پذیرش حسن و قبحند.

است. در مقام اثبات، نیاز دین به اخلاق به لحاظ کارآمدی، ترویج و توسعه دین است. دین برای آنکه حضوری مستقیم، پرننگ و پرجاذبه در صحنه زندگی انسان و جامعه بشری داشته باشد و توانایی خود را در تغییر و اصلاح و پیشرفت نشان دهد و به صورت امری انتزاعی و بیگانه از حیات عادی و دنیایی در نیاید، نیازمند اخلاق است. آنچه بیش از هر چیز و سریعتر از همه در نگاه، اندیشه و قلب انسانها جای می‌گیرد، رفتارها و گفتارهای ظاهری است که می‌تواند از عمق و باطن و ملکوت انسان خبر دهد.

البته برخی تصور کرده‌اند دین در مبادی تصدیقی خود نیازمند اخلاق است. برای مثال تصور شده که اثبات وجود خدا، حیات پس از مرگ و نبوت، یعنی مبدأ، معاد و نبوت متوقف بر اخلاق است. دلیل این افراد عمدتاً مسئله حسن و قبح است. بیان مطلب از این قرار است که در خصوص نبوت، برخی با توجه به مسئله اختیار گفته‌اند دین نیازمند اخلاق است. زیرا دلیل اثبات نبوت آن است که خداوند ما را برای رسیدن به کمال آفریده است؛ و این کمال از راه انجام افعال اختیاری حاصل می‌شود و فعل اختیاری نیاز به آگاهی دارد و چون آگاهی انسان کامل نیست پس نیاز به وحی است.

اما به چه دلیل هدف از خلقت انسان کمال است؟ زیرا کمال خوب است. پس پیش‌فرض استدلال نبوت پذیرش حسن کمال و اختیار است؛ و اگر این پیش‌فرض نباشد نبوت اثبات نمی‌شود.

معاد نیز متوقف بر اصل حسن و قبح است. زیرا پاداش بسیاری از نیکوکاران و کیفر بسیاری از گناهکاران در دنیای مادی و محدود ممکن نیست. از سویی پاداش ندادن کسی که مستحق پاداش است و به کیفر رساندن کسی که مستحق کیفر است، قبیح می‌باشد. یا به بیان دیگر پاداش دادن مستحق پاداش، و به کیفر رساندن مستحق کیفر کاری نیکوست. از این رو لازم است پس از مرگ جهانی دیگر باشد که در آن این امور محقق شوند. اگر آخرت نباشد خدا مرتکب امری قبیح شده است. پس اثبات معاد متوقف بر حسن و قبح است.



پاسخ اجمالی این مطالب آن است که میان حسن و قبح وجودشناختی، حسن و قبح زیباشناختی و حسن و قبح اخلاقی تفاوت وجود دارد. اثبات وجود خدا یا صفات او، اثبات معاد و نبوت متوقف بر حسن و قبح وجودشناختی است نه حُسن و قبح اخلاقی.

هنگامی که گفته می‌شود آب خوب است، هوا خوب است، این ساختمان یا دستگاه خوب یا آلودگی هوا و آب بد است و نظایر آن، مراد کمال و نقص وجود، جنس ساختار، کارآمدی و... است. به بیان ساده حسن و قبح وجودشناختی یعنی کمال و نقص. اما آنگاه که می‌گوییم گل، درخت، دریا، غروب و طلوع خورشید خوب است؛ این خوبی زیباشناختی است که بنا به نظر برخی، از کیفیت یا صفتی واقعی و خارجی حکایت می‌کند و به نظر برخی دیگر، صرفاً از پسند و ناپسند و میل و تنفر درونی انسان خبر می‌دهد. ولی خوب و بد اخلاقی تنها در جایی است که صفت فعل اختیاری یا منش انسان واقع شود. با این بیان روشن می‌گردد که ملازمه میان مقدمات و نتایج، اصلاً پذیرای خوب و بد اخلاقی نیست؛ بلکه تنها صدق و کذب پذیر است. تصدیق یا پذیرش ملازمه میان مقدمات و نتیجه نیز امری وابسته به درک و شناخت است. در صورت وجود درک و شناخت ملازمه، تصدیق یا عدم تصدیق، خواه‌ناخواه صورت می‌گیرد و حسن و قبح اخلاقی نمی‌پذیرد. روشن است که عناد و لجاج یا تظاهر به پذیرش، فعلی اختیاری است که می‌تواند به حسن و قبح متصف شود. خلاصه آنکه میان شناخت و تصدیق چیزی و عمل و التزام به آن ملازمه منطقی وجود ندارد. بنابراین اگر گفته می‌شود خدا خوب یا خوب مطلق است، این خوبی ضرورتاً به معنای خوبی اخلاقی نیست بلکه خوبی وجودشناختی است؛ یعنی خدا کمال مطلق است. اگر گفته می‌شود قبیح بر خدا راه ندارد، این قبیح ضرورتاً قبیح اخلاقی نیست؛ بلکه قبیح وجودشناختی است؛ یعنی نقص بر خدا راه ندارد. لذا «جهان پس از مرگ باید باشد» به این معناست که حکمت، عدالت، خیرخواهی و قدرت خداوند کامل است و اگر قیامت نباشد خلقت جهان که فعل خداوند است ناقص خواهد شد درحالی که نقص (قبیح) بر خدا راه ندارد.

حسن و قبح وجودشناختی به معنای کمال و نقص امری است که عقل یا فطرت یا وجدان و یا... آن را درک می‌کند. حتی حسن و قبح اخلاقی نیز به این درک نیازمند است. خوبی راستگویی و پاکدامنی که خوبی اخلاقی است، از این روست که عقل یا وجدان یا فطرت... کمال بودن یا در راستای کمال بودن آن را درک می‌کند. با این بیان پاسخ مسئله توقف اثبات نبوت بر حسن اختیار و کمال روشن می‌شود؛ یعنی این حسن، حسن وجودشناختی است نه حسن اخلاقی.

از اهداف اخلاق، پیراستن نفس از پلیدیها و پلشتیها و آراستن آن به فضایل و پاکیها، ایجاد روابط سالم اجتماعی، عدالت، امنیت، رفاه و آرامش و زندگی سعادتمند برای انسان است. این اهداف و غایات در دین نیز وجود دارد اما علاوه بر آن، رشد استعدادهای بی‌نهایت انسان از طریق عبادت در شکلهای گوناگون فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... با توجه به حیات پس از مرگ و جنبه جاودانگی و بقای روح از اهداف و غایات دین است. از این رو می‌توان گفت همه غایات اخلاق در دین وجود دارد اما برخی غایات دین در اخلاق به چشم نمی‌خورد. زیرا حتی نظامهای اخلاقی سعادت‌گرا همچون نظام سقراطی، افلاطونی و ارسطویی نیز تفسیری از سعادت ارائه می‌دهند که با سعادت موجود در ادیان الهی فاصله بسیار دارد.

**قیاسات: آیا فکر می‌کنید اساساً اخلاق بدون خدا ممکن است؟ اگر نه چرا؟**

صادقی: می‌توان این سؤال را به نحوی عامتر مطرح کرد و پرسید که: «آیا اخلاق بدون دین ممکن است؟» وجود خداوند یکی از مفروضات و مسلّمات دینی است، اما این تنها شاخه ارتباط دین با اخلاق نیست. بسیاری مفاهیم دینی می‌توانند در مسائل اخلاقی نقش داشته باشند. هنگامی که می‌گوییم کار درست، کاری است که خداوند به آن امر کرده است، در اینجا مستقیماً وجود خداوند را به میان آورده‌ایم. اما گاهی نیز می‌گوییم کار درست، کاری است که سعادت ابدی انسان را تأمین کند. در اینجا مستقیماً از خداوند سخن نگفته‌ایم، اما یکی دیگر از آموزه‌های دینی یعنی حیات جاودانه انسان را

مفروض گرفته‌ایم. یعنی مسلم گرفته‌ایم که انسان پس از مرگ این جهانی، زندگی دیگری را از سر می‌گذراند که پایدار و زوال‌ناپذیر و قابل انصاف به «سعادت‌آمیز» و «شقاوت‌بار» است.

در ارتباط با اخلاق، آموزه‌های دینی نقشهای گوناگونی می‌توانند داشته باشند، از نقشهای مفهومی و تعریفی تا نقشهای مصداقی و اثباتی و وجودی. این بنده دست‌کم ده گونه ارتباط میان دین و اخلاق را احصا کرده‌ام که نه صرفاً تفریع فروع و تشقیق شقوق ذهنی، که اقسامی واقعی هستند و هر کدام نیز قائلانی دارند. در اینجا مجالی برای پرداختن به تمام آنها وجود ندارد. تنها می‌توانیم فهرست آنها را برشماریم و به پاره‌ای از مهمترین انواع آنها اشاره کنیم. انواع ارتباط دین و اخلاق عبارتند از ارتباطهای: (۱) هستی‌شناختی؛ (۲) غایت‌شناختی؛ (۳) روان‌شناختی (یا انسان‌شناختی)؛ (۴) الگوشناختی؛ (۵) معرفت‌شناختی؛ (۶) علی؛ (۷) ذاتی؛ (۸) منطقی؛ (۹) انگیزشی (۱۰) ولایی.

۲. برخی ادعا کرده‌اند خداوند خالق همه‌چیز از جمله ارزشهای اخلاقی است. خالق هستی، شارع ادیان، و آفریننده تمام ارزشها، خداوند است. خیر (خداوند) نزد افلاطون هم مبدا اخلاق است و هم مبدا هستی. در روزگار ما نیز برخی این نظریه را تقویت کرده‌اند و گفته‌اند بر این پایه اخلاق مبتنی بر دین است.

اما بلافاصله باید این نظریه را خارج از موضوع مورد بحث دانست. زیرا اولاً بر این اساس لازم می‌آید که همه‌چیز از جمله فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و ریاضیات و کوه، دشت، دریا و... مبتنی بر دین باشند، زیرا خالق همه آنها خداوند است. ثانیاً هرگونه وابستگی به خدا مستلزم وابستگی به دین نیست؛ زیرا دین مجموعه معارف قدسی است که ممکن است در میان این مجموعه درباره بسیاری از امور سخن به میان نیامده باشد. اگر خداوند خالق آسمانها، ستارگان، زمین، دریاها، معادن و... است، لازم نمی‌آید که در دین قوانین مربوط به هریک بیان شده باشد. زمین‌شناسان و ستاره‌شناسان و سایر دانشمندان به دنبال یافتن قوانین کنش و واکنش در نظام طبیعت هستند،

خواه خداوند را خالق آنها بدانند یا نه. آنچه درباره ارتباط یک حوزه معرفتی یا ارزشی با حوزه دیگر مطرح است، ارتباط درونی آنهاست نه ارتباط بیرونی؛ یعنی به دنبال کشف قوانین حاکم بر پدیده‌ها و تبیین ارتباط تولیدی (درونی) میان حوزه‌ها هستند، نه تحلیل علی اجتماعی یا متافیزیکی (بیرونی).

فرض کنید از موضع یک فرد متدین بخواهیم مسئله را پیگیری کنیم. اعتقاد فرد خداشناس مبنی بر اینکه خداوند خالق همه‌چیز، از جمله خیر اخلاقی است، خواه خلقت با واسطه مقصود وی باشد یا خلقت بی‌واسطه، اثبات‌کننده ارتباط مابعدالطبیعی (متافیزیک) دین (با کمی تسامح) و اخلاق است. یعنی براساس این دیدگاه باید گفت اخلاق بدون خدا ممکن نیست. از نظر فرد متدین حتی ارزشهای اخلاقی فرد ملحد نیز مخلوق خدا هستند، چنانکه وجود او نیز مخلوق خداست. اما مسئله مورد بحث مسئله‌ای هستی‌شناسانه نیست. یعنی در بحث از وابستگی اخلاق به دین، به دنبال یافتن پاسخ این سؤال نیستیم که آیا هستی ارزشهای اخلاقی وابسته به وجود خداوند است یا نه، بلکه می‌خواهیم بدانیم منشاء ارزش یافتن آن ارزشهای اخلاقی چیست، مبدا احکام اخلاقی کجاست و آیا مضمون اصول اخلاقی (نه وجود آنها) هیچ‌گونه وابستگی‌ای به دین دارد یا نه. اگر بخواهیم با اندکی مسامحه و با زبان فلسفی سخن بگوییم، می‌توانیم گفت که در این بحث به دنبال ارتباط چیستی‌شناسانه هستیم نه ارتباط هستی‌شناسانه.

پیش از اینکه نیازهای اخلاق به دین را بی‌گیریم، این سؤال را مطرح می‌کنیم که در اخلاق به چه چیزهایی نیاز داریم. در پاسخ این سؤال هفت چیز را مطرح کرده‌اند: (۱) وضوح مفهومی؛ (۲) راهنمای ارزشی (احکام کلی و احکام خاص)؛ (۳) توجیه عقلانی یا هر نوع استدلال دیگر برای این احکام؛ (۴) اطلاعات ناظر به واقع؛ (۵) حالت‌های احساسی خاص که همراه احکام ارزشی هستند و ما را سوی عمل براساس آنها سوق می‌دهند؛ (۶) ضمانتهای اجرایی خاص و منابع انگیزشی بیشتر که معمولاً بیرونی‌اند و (۷) دیدگاه اخلاقی.

مفاهیمی که در اخلاق به کار می‌روند، از قبیل خوب، بد، باید، نباید، درست، نادرست، وظیفه، مشورت و... مفاهیمی



ویژه‌اند که معانی خاص خود را دارند. پیشاپیش نمی‌گوییم که الزاماً معانی مغایری با کاربرد همین مفاهیم در زمینه‌های دیگر دارند، اما باید به تحلیل این مفاهیم و کاربرد آنها در زمینه مسائل ارزشی، بویژه ارزشهای اخلاقی نشست. تا معانی روشنی از این مفاهیم نداشته باشیم، نمی‌توانیم وظیفه خود را در حوزه اخلاق به انجام رسانیم.

راهنمایی ارزشی، که در قالب احکام کلی، قواعد و اصول عام عرضه می‌شوند، همچنین دستورات خاص که وصف یا الزام یا مسئولیتی را به چیزی یا کاری نسبت می‌دهند، در واقع هسته اصلی اخلاق است. بدون داشتن راهنماییهای ارزشی سخن گفتن از اخلاق، بی‌موضوع است. البته پرواضح است که برای پرهیز از افتادن به چاه خودسری و هرهری‌سلکی و عمل دلخواه و بی‌ملاک، وجود استدلال و توجیه برای احکام ضروری است.

همچنین باید بدانیم در چه اوضاع و احوالی هستیم؛ خود ما چگونه موجودی هستیم، نیازها و تواناییهای ما کدام است، و جهان پیرامون ما، جامعه ما، مبدأ و غایت ما چیست. این اطلاعات هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، و... به ما کمک می‌کنند تا با داشتن ارزیابی صحیح از موقعیت خود، بتوانیم در زمینه ارزشهای اخلاقی به بهترین احکام و بهترین تصمیمها دست یابیم. بدون داشتن این اطلاعات و صرفاً با تکیه بر اصول کلی یا تصمیمات کور، از دستیابی به غایت اخلاق باز می‌مانیم.

اخلاق، هم محتاج عنصر انگیزشی درون‌جوش است و هم نیازمند سواقت تحریک‌کننده بیرونی. هم باید حالت‌های احساسی این یکی از تقریرهای حداکثری از نظریه امر الهی است. اولین اشکالی که به این تقریر وارد می‌شود همانگویی شدن یا بی‌معنا شدن گزاره‌هایی مانند: «خدا خوب است»، «خدا به خوبی فرمان می‌دهد»، «کار خدا خوب است» می‌باشد. عموم دینداران و همه غیردینداران، این نظریه را رد می‌کنند.

اشکال دیگر این نظریه، آن است که بر این اساس نباید

همچنین باید بدانیم در چه اوضاع و احوالی هستیم؛ خود ما چگونه موجودی هستیم، نیازها و تواناییهای ما کدام است، و جهان پیرامون ما، جامعه ما، مبدأ و غایت ما چیست. این اطلاعات هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، و... به ما کمک می‌کنند تا با داشتن ارزیابی صحیح از موقعیت خود، بتوانیم در زمینه ارزشهای اخلاقی به بهترین احکام و بهترین تصمیمها دست یابیم. بدون داشتن این اطلاعات و صرفاً با تکیه بر اصول کلی یا تصمیمات کور، از دستیابی به غایت اخلاق باز می‌مانیم.

اخلاق، هم محتاج عنصر انگیزشی درون‌جوش است و هم نیازمند سواقت تحریک‌کننده بیرونی. هم باید حالت‌های احساسی

همچنین باید بدانیم در چه اوضاع و احوالی هستیم؛ خود ما چگونه موجودی هستیم، نیازها و تواناییهای ما کدام است، و جهان پیرامون ما، جامعه ما، مبدأ و غایت ما چیست. این اطلاعات هستی‌شناسانه، انسان‌شناسانه، روان‌شناسانه، جامعه‌شناسانه، و... به ما کمک می‌کنند تا با داشتن ارزیابی صحیح از موقعیت خود، بتوانیم در زمینه ارزشهای اخلاقی به بهترین احکام و بهترین تصمیمها دست یابیم. بدون داشتن این اطلاعات و صرفاً با تکیه بر اصول کلی یا تصمیمات کور، از دستیابی به غایت اخلاق باز می‌مانیم.

اخلاق، هم محتاج عنصر انگیزشی درون‌جوش است و هم نیازمند سواقت تحریک‌کننده بیرونی. هم باید حالت‌های احساسی



غیردینداران، مفاهیم اخلاقی داشته باشند. درحالی‌که آنان نیز مفاهیم اخلاقی دارند و آنها را به کار می‌برند و احياناً نیز در مقام عمل به مقتضای اخلاق پایبندند. همچنین اشکالاتی که به برخی تقریرهای دیگر نظریه امر الهی وارد است، به تقریر زبانی آن نیز وارد است.

۵. یک شکل دیگر نظریه امر الهی که رایجتر است و در یونان باستان، و در جهان اسلام و جاهای دیگری نیز پیروانی دارد، امر (یا اراده یا فعل) الهی را موجب تحقق ارزشهای اخلاقی می‌داند. (این تقریر غیر از بحث خلق همه چیز از جمله ارزشها از سوی خداوند است، که در بند ۲ گذشت.) امر الهی به هرچیزی تعلق بگیرد خوب می‌شود. امر، علت خوب شدن می‌شود. این نظریه در واقع راهنماییهای ارزشی مورد نیاز در اخلاق را، برخاسته از دین می‌داند. این نظریه همان است که افلاطون در کتاب اوئیفرون آورد و به مسئله اوئیفرون معروف شد (پشتر به آن اشاره شد)، و بیشتر اشاعره نیز چنین دیدگاهی دارند. در پاسخ سؤال اول به پاره‌ای از اشکالات این نظریه اشاره شد و چون این نظریه بسیار معروف است و مورد بحث فراوان قرار گرفته، از تکرار مباحثات طرفین خودداری می‌کنم. لازم به تذکر است، به محض اینکه از راهنماییهای ارزشی در اخلاق سخن می‌گوییم، مسئله توجیه احکام و اصول و کلاً تمام راهنماییهای ارزشی مطرح می‌شود. اگر در مسئله اوئیفرون دقت شود، ملاحظه می‌شود که بحث فوراً به مسئله توجیه کشیده می‌شود و اینکه چه توجیهی وجود دارد که آنچه متعلق امر خداوند است خوب است یا چرا باید به آن عمل کرد.

۶. نکته مهم دیگر اینکه راهنمایی ارزشی باید مورد شناسایی ما قرار بگیرد تا مفید واقع شود. در ذات «راهنمایی» خوابیده است که باید شناخته شود. حال باید توجه داشت که گاهی می‌گوییم احکام و اصول ارزشی در متن واقع متکی به اراده خداوند یا امر یا فعل او هستند، و گاهی می‌گوییم شناخت آنها متوقف بر امر و نهی و فعل خداوند است. در اولی ناظر به واقع و مقام ثبوت هستیم، و در دومی ناظر به معرفت و مقام اثبات. دومی مستلزم اولی نیست، یعنی ممکن است کسانی باشند، و در عمل هم بسیاری هستند، که معتقد باشند ارزشهای اخلاقی ذاتاً مستقل از امر و نهی و اراده و... خداوند هستند، اما

برای شناخت لااقل پاره‌ای از آنها نیازمند گزاره‌های دینی هستیم. اتفاقاً علمای شیعه غالباً چنین نظری داده‌اند. در این نظر حسن و قبح افعال ذاتی است اما شناخت آنها عقلی - شرعی است.

عده‌ای همچون معتزله حسن و قبح را ذاتی می‌دانستند و شناخت آنها را عقلی صرف. دسته‌ای از اشاعره هر دو را الهی و شرعی می‌دانستند، یعنی هم اصل ارزشها را وابسته به امر و نهی خداوند (یا اراده و کراهت یا فعل و ترک خداوند)



می‌دانستند (= حسن و قبح الهی) و هم شناخت آنها را (= حسن و قبح شرعی).

اینکه در توضیح نظر علمای شیعه گفته شد شناخت ارزشها را عقلی - شرعی می‌دانند بدین معناست که شناخت اصلی و

کلی‌ترین ارزشها، عقلی است و شناخت ارزشهای فرعی و اشتقاقی، یا لاقول بخش‌گیری از آنها، شرعی است. این هم به دلیل آن است که ارزشهای فرعی مصداقها یا راههای رسیدن و تحقق بخشیدن به ارزشهای اصلی هستند. به دلایلی که پیشتر اشاره شد، نمی‌توان شناخت اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین ارزشها را از شرع انتظار داشت. زیرا حجیت شرع از طریق همین ارزشهای اصیل و بنیادی به اثبات می‌رسد و اثبات این حجیت نیازمند استقلال اخلاق، و استقلال شناخت ارزشهای اصلی از دین و شرع است. وگرنه به دور محال می‌انجامد. اما پس از اثبات حجیت شرع و به دلیل اینکه دانش ما نسبت به خود و جهان، و غایت و مسیر ما به سوی هدف خلقت و غایت عالی انسانی ناقص است و از طرفی خداوند متعال شرع مقدس خودش را به منظور راهنمایی ما در شناخت همین مسیر فرستاده است، بنابراین هیچ اشکالی ندارد که معرفت بخشهای فرعی ارزشهای اخلاقی را از دین و شرع کسب کنیم. نه تنها اشکال ندارد، که کاری است کاملاً خردپسند و عقلانی.

به این معنا می‌توان گفت که اخلاق بدون خدا ممکن نیست. لکن باید توجه داشت که مفهوم این سخن این نیست که غیردینداران نمی‌توانند اخلاقی بنیان‌گذارند و یا اصول فرعی اخلاق خاص خود را داشته باشند. مقصود این است که چنان اخلاقی نمی‌تواند به اهداف خود دست یابد. اخلاقی می‌تواند انسانها را در این مسیر پر پیچ و تاب و خطرناک راهنمایی کند که براساس اطلاعات متقن و صحیح پایه‌ریزی شده باشد و این اطلاعات در دست بشر بریده از خدا نیست و امیدی هم به حصول آن وجود ندارد.

۷. چهارمین چیزی که در اخلاق مورد نیاز است، اطلاعات ناظر به واقع است. بخشی از گزاره‌های دینی، اطلاعاتی درباره جهان و انسان و ابتدا و انتهای هستی به ما می‌دهند که به طور طبیعی برای شخص متدین مبنا و پایه شناخت قرار می‌گیرند. اما همه اطلاعات ناظر به واقع در انحصار دین نیستند.

غیردینداران مدعی‌اند که هیچ اطلاع ناظر به واقعی نمی‌توان از دین کسب کرد. بنابراین آنها این اطلاعات را از جاهای

دیگری به دست می‌آورند و بر مبنای آن اطلاعات مورد نیاز خود را در اخلاق تأمین می‌کنند. اما اگر خدا وجود داشته باشد، و اطلاعاتی در موضوع مورد بحث در اختیار ما قرار داده باشد، و ما توانسته باشیم آنها را بشناسیم و اعتبار آنها را دریابیم، در این صورت اخلاقی بنا می‌شود بسیار متفاوت با اخلاقی که براساس دیگر بنیاد شده باشد. درست به همان دلیل که در بند قبل ذکر شد، اخلاق بریده از خدا، به دلیل فقدان اطلاعات ناظر به واقع، که هم در پی‌ریزی احکام ارزشی فرعی مورد نیاز است و هم در تطبیق آنها بر مصداقشان، توانایی لازم را برای رساندن انسان به مقصد اعلای اخلاق ندارد. مدعی فراوان است و توفیق اندک.

۸. در این مطلب که بخشی از احساسات درونی انسانها و گرایش و گریزهای آنها از کارها و اشیای فطری و غیراکتسابی‌اند، تردیدی نیست. بنابراین اخلاق در این بخش به دین، و به هیچ چیز دیگری، نیاز ندارد. اما در بخش احساسات اکتسابی می‌توان تصور کرد که اخلاق، این بخش را با استفاده از علوم غیردینی، همچون روان‌شناسی، تأمین کند، هرچند پرورش دینی در این زمینه با توفیق بیشتر و مؤثرتری همراه است.

آنچه بیشتر محل بحث و گفت‌وگو واقع شده، مسئله ضمانت اجرایی احکام اخلاقی است. برخی بر آنند که عمل به گزاره‌های اخلاقی در گرو تصدیق پاره‌ای گزاره‌های دینی است. اگر دین نباشد، اگر خدا نباشد، مردم پایبند اصول اخلاقی نخواهند ماند و همه چیز را مجاز می‌دانند. در این نظریه ادعا می‌شود که صرف آگاهی از اصول اخلاقی، ضمانت کافی برای عمل به آنها نیست و دین این ضمانت را تأمین می‌کند. ارسطو، برخلاف نظر سقراط، بر آن بود که معرفت به اخلاق درست به تنهایی برای عمل به آن کافی نیست. بسیاری اوقات انسانها با اینکه می‌دانند کاری خطاست، آن را انجام می‌دهند و با اینکه می‌دانند کاری درست است، آن را ترک می‌کنند. به نظر ارسطو

ضعف اراده، عامل مهم این مسئله است.

در اینجا باید به مسئله حقیقت و مصلحت توجه کرد. این دو چیز، دو عامل اساسی حرکتها و افعال انسان هستند. هر کاری که انسان انجام دهد یا از سر مصلحت است یا به دلیل حقیقت. روح حقیقت طلبی انسان او را وامی دارد که اگر چیزی را حق یافت، بدان پایبند باشد. از آن طرف نیز مصلحت طلبی و سودخواهی آدمی او را بر آن می دارد که به منافع خویش بیندیشد و از چیزهایی که منافی طبع او، یا مضر به حال او هستند، پرهیز کند. این دو خصیصه گاه اقتضای واحدی دارند و گاه در تعارضی با یکدیگر می افتند. در هنگامه تعارض انسانها متفاوتند. برخی روح حق طلبی شان غلبه می یابد ولی اکثرأ روح مصلحت جویی و منفعت خواهی شان. در مسئله اخلاق نیز وضع از همین قرار است. پاره ای انسانها، اندکی از آنان، صرف شناخت حق آنان را به عمل وامی دارد، نمونه این دسته انسانها علی بن ابی طالب (ع) و سقراطند. اما خلیل عظیمی از انسانها، برای انجام دادن عمل اخلاقی، بیش از شناخت حق بودن آن، نیازمند آگاه شدن از فواید آن هستند. اینجاست که دین می تواند با دادن تضمینهای لازم انسانها را به عمل اخلاقی بکشاند. نکته جالب توجه در اینجا این است که دین نمی خواهد در تعارض میان حق و مصلحت، جانب مصلحت را مقدم دارد، بلکه می خواهد به انسانها اعلام کند که در صورت پای بندی به حقیقت، به مصلحت نیز دست می یابید و تعارضی که ابتدا گمان می رفت، صرفاً تعارض ظاهری است، یا تعارضی میان حقیقت و مصالح ناپایدار دنیوی.

کانت نیز می خواست از طریق لزوم جمع میان حقیقت و مصلحت در اخلاق، به وجود خداوند برسد. می گفت ما باید پایبند حقیقت (وظیفه) باشیم، اما پایبندی به حقیقت باید مستلزم دستیابی به سعادت باشد، و این ممکن نیست مگر اینکه خدا را مفروض بگیریم. در اینجا نمی خواهیم استدلال کانت را بررسی کنیم. مقصود، ذکر این نکته است که جمع میان حقیقت و مصلحت دغدغه علمای اخلاق بوده است و به نظر می رسد که دین می تواند این کار را بکند، و تنها دین می تواند بکند زیرا

به محض آنکه خدا و دین را از اخلاق جدا کردید، با مسئله لاینحل تعارض حقیقت و مصلحت (که در این حال تنها باید مصلحت دنیوی را در نظر گرفت) مواجه خواهید شد.

این معنا از وابستگی اخلاق به دین معنایی نظری نیست، بلکه مربوط به عمل است، اما بسیار با اهمیت؛ زیرا تمام ارزش اخلاق در این است که به عمل آید. و این، در سطح عموم انسانها ممکن نمی شود، مگر با مسلم دانستن وجود خدا و حیات جاوید و پاداش و جزای الهی.

لازم به ذکر است که نمی خواهیم مدعی شویم که رفتار اخلاقی در صورتی توجیه عقلانی دارد که از ملاحظات مربوط به ثواب و عقاب (مصلحت) مایه بگیرد. بلکه به نظر ما، رفتار اخلاقی شایسته تر آن است که تنها از ملاحظات مربوط به حقیقت و درستی ناشی شود. اما این یک مطلب است، و مسئله عدم امکان تحقق چنین آرمانی در سطح عموم انسانها چیز دیگری است. عموم انسانها بر اساس حب ذات عمل می کنند، نه بر اساس محوریت حق. ادیان نیز آمده اند تا انسانها را از خودمحوری نجات دهند و حق محور کنند. اما این مسئله سرعت و با یک توجه و دعوت صورت تحقق به خود نمی پذیرد. امر تربیت انسانها، امری تدریجی و صعب الحصول است. در ابتدای امر تربیت، از انگیزه های دیگر استفاده می کنند تا در مراحل بالاتر رشد به انگیزه های اصلی برسند.

۹. درباره دیدگاه اخلاقی باید گفت که ظاهراً دین در این زمینه سبب ساز اصلی نیست. در واقع شاید قضیه برعکس باشد، یعنی تا انسان ابتدا دیدگاهی اخلاقی نداشته باشد، دین را نمی پذیرد. اصل دیدگاه اخلاقی، امری است که بر دین تقدم دارد، اما شاید دین در تقویت این دیدگاه مؤثر باشد، و هست.

معلمی: با توجه به جواب سؤال قبلی، سؤال مذکور نیز پاسخ داده شده است زیرا تا کمال نهایی و مطلوب روشن نشود و اثبات نگردد هیچ فعل اخلاقی و اصولاً «باید و نباید» و «حسن و قبح» معنا پیدا نمی کند.





زیرا از منظر فلسفی و هستی‌شناسانه، اخلاق در هر شکل و در هر سطح آن، پدیده‌ای است مانند سایر پدیده‌ها و هیچ پدیده‌ای نیست که بی‌پدیدآورنده باشد. از آنجا که سرسلسله همه علل، خالق هستی یعنی خداوند باری تعالی است، هیچ پدیده‌ای بدون خدا وجود ندارد، پس اخلاق بدون خدا ممکن نیست (پیش‌فرض این استدلال اثبات وجود خداست).

اما اگر مراد از امکان مذکور در پرسش، امکان عام منطقی، یعنی عدم امتناع باشد، معنای این پرسش چنین می‌شود که آیا محال است که بدون باور به خدا و تأثیر او در اخلاق، اخلاق وجود داشته باشد؟ در این حالت با توجه به نوع اخلاق و نظامهای اخلاقی، پاسخ متفاوت است و باید قایل به تفکیک شد. زیرا اگر مراد از اخلاق و نظام اخلاقی، اخلاقی نباشد که سعادت حقیقی و کامل و پایدار انسان را فراهم می‌سازد، می‌توان گفت اخلاق بدون خدا به لحاظ منطقی محال نیست (ممکن است). زیرا اگر به لحاظ منطقی محال نیست که انسانی

فتحعلی: برای پاسخ به این پرسش لازم است به سه نکته اشاره شود.

الف - مراد از اخلاق چیست؟ آیا هر نوع اخلاق و نظام اخلاقی مراد است یا هدف صرفاً اخلاق و نظام اخلاقی‌ای است که سعادت حقیقی و پایدار انسان را فراهم می‌سازد؟

ب) مراد از امکان چیست؟ آیا امکان فلسفی مراد است یا امکان عام منطقی یا امکان وقوعی؟ یا امکان به معنای داشتن توجیه عقلانی است و معقول بودن؟

ج) مراد از خدا چیست؟ آیا همان معبود واحد سرمد مسلمانان و ادیان ابراهیمی است؟ یا هر نوع معبود در ادیان و فرق گوناگون شرقی یا افریقایی یا ...؟

ما در پاسخ به این پرسش بنا را بر این می‌گذاریم که مراد خدای واحد و سرمد است. بر این اساس اگر از منظر فلسفی و هستی‌شناختی به این پرسش بنگریم، پاسخ مطلقاً منفی است.

بدون خدا یا باور به خدا یا بی‌خبر از خداکاری اخلاقی را انجام دهد، در این صورت منطقاً محال نیست که کارهای اخلاقی بسیاری را به‌همین شکل انجام دهد. بنابراین اگر برای یک انسان چنین حالتی منطقاً محال نیست (ممکن است)، برای همه انسانها نیز منطقاً ممکن خواهد بود که بدون خدا مجموعه‌ای از کارهای اخلاقی را انجام دهند.

سرّ این مطلب نیز آن است که بنا بر عقیده حق در نزد امامیه و معتزله از مسلمانان و بسیاری از فلاسفه غربی، دست‌کم، برخی از ارزشهای اخلاقی (نظیر حسن عدل و قبح ظلم) وجود دارند که عقل یا احساس یا وجدان، مستقل از امر و نهی، فعل یا ترک خداوند، آنها را درک می‌کنند. مسئله حسن و قبح ذاتی دقیقاً بیانگر همین مطلب است. از این‌رو انسانهای ملحد نیز ممکن است برخی کارهای اخلاقی را، حتی به لحاظ ارزش اخلاقی ناقص، انجام دهند. ذکر این نکته بجاست که براساس نظریه‌کسانی که میان حسن فعلی و حسن فاعلی تفکیک می‌کنند، تنها کاری دارای ارزش اخلاقی است که: اولاً دارای حسن فعلی (فی نفسه خوب باشد) و حسن فاعلی (با انگیزه و نیت خوب انجام شده باشد) با هم باشد.

ثانیاً حسن فاعلی یعنی نیت و انگیزه صحیح را تنها در رابطه با خدا می‌دانند و هر نوع انگیزه دیگری را بی‌ارزش می‌شمارند. اخلاق و نظام اخلاقی ناقص نیز بدون باور به خدا امکان نخواهد داشت.

اما اگر مراد از امکان مذکور در پرسش، امکان عام منطقی باشد و مراد از اخلاق و نظام اخلاقی آن باشد که سعادت حقیقی و کامل و پایدار انسان را فراهم می‌سازد، پاسخ پرسش مذکور منفی است. زیرا همان‌گونه که روشن است موضوع اخلاق، فعل اختیاری و آگاهانه انسان است. اگر اختیار و آگاهی نباشد بحث اخلاق پیش نمی‌آید. برای انجام کار اخلاقی علاوه بر اختیار، شناخت و آگاهی از فضایل و رذایل و منافع و مصالح واقعی و پایدار و فراگیر ضرورت دارد. چه وظیفه‌گرا باشیم چه نتیجه‌گرا، تفاوتی نمی‌کند. از آنجا که ابزار شناخت انسان محدود و ناقص است درک او از سعادت، رفاه و

خیر خویش نیز درکی محدود و ناقص است. از این‌رو اگر صرفاً به عقل و حس یا وجدان برای شناخت خیر و شر اکتفا شود شناخت درست و کاملی نخواهد بود. علاوه بر آنکه عقل و حس و وجدان افراد گوناگون در شرایط مختلف ممکن است احکام متفاوت و گاه متعارض صادر کنند، شهوات و امیال متنوع نفسانی نیز بر کارآمد نبودن این ابزار می‌افزاید. بنابراین آن اخلاق و نظام اخلاقی که سعادت حقیقی و پایدار و کامل انسان را فراهم می‌کند، منطقاً مستلزم بالاترین، برترین و واقعی‌ترین شناخت از خیرات و شرور و مصالح و مفساد است؛ و چنین شناختی تنها به وسیله وحی الهی امکان‌پذیر است. پس چنین نظام اخلاقی‌ای منطقاً مستلزم وجود خداوند باری تعالی است و بدون خدا چنین اخلاق و نظام اخلاقی‌ای امکان منطقی نخواهد داشت. همچنین مسئله ضمانت اجرایی و پاداش و عقاب برخی از کارها که در دنیا میسر نیست، از ادله ضرورت خدا برای اخلاق محسوب می‌شود. رویکرد این پاسخ، رویکردی ارزشی است، البته نه ارزش اخلاقی چرا که مستلزم دور خواهد بود، بلکه ارزش وجودشناختی است.

براساس امکان وقوعی نیز به‌همان دلیل که در بحث امکان منطقی گذشت آن اخلاق و نظام اخلاقی‌ای که سعادت حقیقی، پایدار و کامل انسان را فراهم می‌سازد، بدون خدا ممکن نیست؛ یعنی، فرض وجود و تحقق این نوع اخلاق و نظام اخلاقی بدون خدا مستلزم تناقض است. اما نظامهای اخلاقی گوناگون و دارای مراتب متفاوت به لحاظ ارزش و اهمیت می‌توانند بدون خدا وجود داشته باشند. از این‌روست که برخی فلاسفه و دین‌پژوهان، خصوصاً فلاسفه و دین‌پژوهان غربی، نه تنها خلاق بدون خدا را ممکن، بلکه متحقق دانسته‌اند. استدلال آنان چنین است که وقتی دین بدون خدا ممکن و موجود باشد، مانند تراوادبودیم که به هیچ خدایی قابل نیست، به طریق اولی، اخلاق و نظام اخلاقی بدون خدا نیز ممکن بلکه متحقق است. نظامهای اخلاقی مارکسیستی، لائیک، سکولار، انسان‌مدار و حتی ضدخدا بهترین گواه بر این مطلب است. روشن است که براساس این پاسخ هر نوع شیوه رفتاری را

می‌توان اخلاق نامید و اگر به صورت مجموعه‌ای از اصول و قواعد درآید آن را نظام اخلاقی خواند؛ از اخلاق فاشیستی، اخلاقی هرزگی گرفته تا اخلاق عرفانی ادیان شرقی مانند اخلاق بودایی.

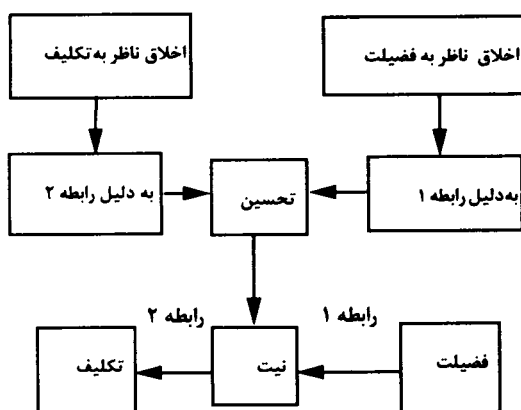
به اعتقاد برخی، مراد از این پرسش که "آیا اخلاقی بدون خدا امکان دارد یا نه؟ این است که آیا اخلاق و انجام کار اخلاقی بدون باور به خدا به لحاظ عقلی توجیه‌پذیر است یا خیر؟ و بر این اساس پاسخ داده‌اند که التزام به اصول و قواعد اخلاقی مطلقاً (با باور به خدا یا بدون باور به خدا) برای حفظ امنیت فردی یا اجتماعی یا هر دو، یا برای شکوفایی، رفاه و پیشرفت فردی یا اجتماعی یا هر دو لازم است. گاه نیز چنین استدلال کرده‌اند که فرد یا جامعه‌ای که اخلاق را، حتی بدون باور به خدا، رعایت می‌کند، در مقایسه با فرد یا جامعه‌ای که اخلاق را رعایت نمی‌کند، از وضع بهتر و مطلوب‌تری برخوردار است. پس براساس چنین تفسیری اخلاقی بدون باور به خدا امری است که به لحاظ عقلی توجیه‌پذیر و معقول است. گرچه باور به خدا می‌تواند بی‌اندازه به غنا و استحکام اخلاق بیفزاید.

قیاسات: مناسبات اخلاق و سایر حوزه‌های معرفتی، نظیر پزشکی، مدیریت و ... را چگونه می‌بینید؟ و آیا فکر می‌کنید در آن حوزه‌ها قواعد خاصی حاکم است یا تابعی از قواعد اخلاقی جاری در متن جامعه به حساب می‌آیند؟

صادقی: این سؤال را می‌توان دو گونه فهمید. با نظر به اینکه مناسبات اخلاق و حوزه‌های معرفتی دیگر خواسته شده است، می‌توان آن را به مسئله ارتباط دانش و ارزش مربوط دانست. اما با نظر به اینکه در قسمت دوم سؤال از حاکمیت قواعد خاص یا «تابعیت از قواعد جاری در متن جامعه» پرسش شده است، می‌توان آن را سؤالی مربوط به اخلاق کاربردی دانست. لذا سؤال این‌گونه طرح می‌شود که: «کاربرد اخلاق در حوزه‌هایی (نه حوزه‌های معرفتی) نظیر پزشکی، مدیریت و ... چگونه است. آیا قواعد خاصی بر آن حاکم است یا تابعی از قواعد

اخلاقی جاری در متن جامعه به حساب می‌آید؟»  
۲. برای پاسخ به این سؤال به نظر می‌رسد که باید میان دو نوع اخلاق ناظر به فضیلت و ناظر به تکلیف تفاوت گذارد. در اخلاق ناظر به فضیلت، عمل فرد به این دلیل اخلاقی محسوب می‌شود که حاکی از وجود فضیلتی در اوست. در اخلاق ناظر به تکلیف، عمل فرد به این دلیل اخلاقی محسوب می‌شود که مطابق با تکلیف اخلاقی اوست و اصلاً فضیلت به این دلیل فضیلت است که دارنده آن، عمل خود را مطابق بر تکالیفش انجام داده است. در هر دو نوع اخلاق درون‌داد عمل و نیت، اصل است و برون‌داد عمل، تابع آن.

تحسین و تقبیح نیز براساس همان وجه درونی صورت می‌پذیرد، با این تفاوت که در اخلاق ناظر به فضیلت، فرد دارای نیت اخلاقی را از آن جهت شایسته تحسین می‌دانیم که نیت او حاکی از وجود فضیلتی در شخصیت اوست، اما در اخلاق ناظر به تکلیف، آن فرد را از آن جهت شایسته تحسین می‌دانیم که نیت او معطوف به انجام تکالیفش بوده است. نمودار زیر بیانگر نقاط اشتراک و افتراق این دو اخلاق است:



۳. فضایل انسانی براساس مشاغل مختلف، تفاوت ندارند، اما تکالیف او متفاوت می‌شوند. حوزه‌های مختلف عمل، از پزشکی و مدیریت، تا تجارت و صنعت، از تعلیم و تربیت، تا قضا و سیاست، هریک تکالیف ویژه‌ای را اقتضا می‌کنند، اما در همه آنها فضایل انسانی مشترک است. داشتن صفات و ملکاتی همچون خیرخواهی، حق‌مداری، صداقت، عدالت،

حق‌شناسی ... در همه‌جا مطلوب است و منشاء آثار نیک، رفتارهای خوب مصادیق گوناگونی می‌توانند داشت، اما همه برخاسته از فضایل مشترکی هستند. شکل‌های رفتاری تغییر می‌کنند، وظایف رفتاری متفاوت می‌شوند، اما فضایل انسانی در همه‌جا به‌نحوی یکسان حضور دارند. تقسیم‌کار اجتماعی، که موجب تفکیک حوزه‌های عمل می‌شود، یکی از آثارش ایجاد تکالیف متفاوت است، اما نمی‌توان پذیرفت که بر اثر تقسیم‌کار فضایل نیز متفاوت می‌شوند.

۴. بنابراین می‌توان گفت که اخلاق مبتنی بر فضایل در حوزه‌های مختلف تابع همان ارزش‌های عام اخلاقی جاری در اجتماعند، ولی اخلاق مبتنی بر تکالیف چنین نیست. البته تکالیفی عام وجود دارند که در همه حوزه‌های عمل فردی و اجتماعی حضوری ثابت و دایمی پیدا می‌کنند، اما پاره‌ای دیگر از تکالیف اخلاقی، متناسب با حوزه‌های عمل خاص ایجاد می‌شوند.

معلمی: اصول کلی اخلاق در همه حوزه‌ها باید رعایت شود آنچه که در حوزه‌های مختلف تغییر می‌کند تغییرات مصادیقی و موردی است و در واقع تغییر موضوع قانون است. به‌عنوان مثال دروغ‌گویی از جهت اخلاقی مذموم و زشت است و نباید دروغ گفت، ولی در مواردی مثل نجات جان یک انسان بی‌گناه از روی اضطرار می‌توان دروغ گفت. پس دروغ مصلحت‌آمیز که واقعاً مصلحت داشته باشد، مذموم نیست. حال این مصلحت ممکن است در حوزه پزشکی موارد فراوانی داشته باشد و یا نگفتن سخن راست (نه دروغ گفتن) ممکن است برای جلوگیری از ناامیدی بیمار ضرورت پیدا کند. در اینجا قاعده به‌هم نخورده است، بلکه موضوع قانون عوض شده است.

فتح‌علی: یکی از شاخه‌های نوین در فلسفه اخلاق که از آن به‌عنوان اخلاق کاربردی (Ethics Applied) نام برده می‌شود، تا حدود زیادی عهده‌دار پاسخگویی به این پرسش‌هاست. این شاخه از فلسفه اخلاق گرچه در نیم قرن اخیر به‌صورت منظم و سامان‌یافته مورد توجه قرار گرفته است، اما پیشینه تاریخی این

نوع مباحث از سقراط (حدود ۴۷۰-۳۹۹ ق.م) در باب فرار از زندان و مجازات و زیر پا گذاشتن قانون گرفته تا "لاک" (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴) در باب تساهل دینی، هیوم (۱۷۱۱ - ۱۷۷۶) در باب خودکشی، جرمی بنتام (۱۷۴۸ - ۱۸۳۲) در باب اعلامیه حقوق بشر فرانسه، میل (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) در باب تساوی جنسی، نیچه (۱۸۴۴ - ۱۹۰۰) در باب مجازات، جان دیویی (۱۸۵۹ - ۱۹۵۲) در باب دمکراسی در امریکا و سارتر (۱۹۰۵ - ۱۹۸۰) در باب نسل‌کشی در ویتنام قابل ردیابی است.

در دوران معاصر کسانی مانند راولز، نوزیک و مک اینتایر در باب عدالت و حقوق، آلن جی ویرث و جاثول فینبرگ در باب ارزش انسان و سقط جنین، بتی فریدن در باب حقوق و مسائل زنان، هریک به نوعی سعی در تطبیق قواعد و اصول اخلاقی در حوزه‌های گوناگون نموده‌اند. عناوینی نظیر اخلاق جنسی، اخلاق پزشکی، اخلاق کشاورزی، اخلاق تجارت، اخلاق مدیریت، اخلاق محیط‌زیست، اخلاق مهندسی، اخلاق کامپیوتر، و ... هریک بر مجموعه‌ای خاص از مسائل اشاره دارند که درباره حکم یا نسبت آنها با اصول و قواعد اخلاق سنتی و اخلاق جاری بحث می‌کند.

در سنت اسلامی نیز احادیث و روایات و کتب ارزشمند از برخی از زمینه‌های یادشده، وجود دارد. احادیث اخلاقی مربوط به علم، تعلیم، تعلم و تربیت است، محیط‌زیست احادیثی مربوط به رفتار با حیوانات، درختان، آبها، هوا، زمین و ... دارد، همچنین روایات اخلاقی مربوط به طب، تجارت، حکمرانی و مدیریت بسیارند.

آنچه مهم است توجه به این مطلب است که اخلاق، مربوط به فعل اختیاری و آگاهانه انسان است. از این رو هر نوع فعل و کاری که از انسان سرزند و دارای این ویژگی باشد در قلمرو اخلاق و حکم آن وارد می‌شود. وجود ارزش‌ها و اصول و قواعد مطلق در اخلاق سبب می‌شود که معیار داور و حکم اخلاقی همواره در دسترس باشد. تفاوت شرایط و اوضاع و احوال یا مصادیق. صرفاً مربوط به امور ظاهری و جزئی است و نمی‌تواند باعث دگرگونی بنیادین در اخلاق و اصول و ارزش‌های آن شود. به‌عنوان مثال اصل عدالت در هر زمینه‌ای،

پزشکی یا مدیریت، یا ... نافذ و راهگشاست و باگذشت زمان با تغییر حوزه معرفتی وثاقت خود را از دست نمی‌دهند. آنچه تغییر می‌کند نوع حکم ظاهری و مصادیق است. بنابراین به شرط آنکه قواعد، اصول و ارزشهای جاری در جامعه، قواعد، اصول و ارزشهای اصیل، منطقی و منطبق با سعادت حقیقی او باشند، می‌توانند در هر حوزه معرفتی به کار گرفته شوند و با تطبیق آن اصول، احکام اخلاقی موارد خاص و جدید را کشف کرد. بدیهی است در صورتی که این اخلاق و اصول، کافی یا

گسترش و شیوع این علم در میان مردم. هر دو اینها قابل پیگیری‌اند.

قید «در ابعاد گوناگون اجتماعی»، با بحث توسعه ارزشهای اخلاقی در جامعه تناسب بیشتری دارد تا با بحث رشد علم اخلاق. بنابراین ترجیح می‌دهم با صرف نظر از این قید سؤال را دنبال کنیم. قید «معلول چه عللی هستند» نیز بحث را کمی پیچیده می‌کند؛ زیرا ابتدا باید موانع رشد علم اخلاق را بررسی کرد، سپس به ریشه‌یابی این موانع پرداخت که به بحثهایی پیچیده جامعه‌شناختی و روان‌شناختی کشیده می‌شویم.

گمان نمی‌رود که طراحان محترم سؤال چنین خواسته‌ای داشته باشند. بنابراین به بررسی این سؤال می‌پردازیم که:

«موانع رشد علم اخلاق کدامند؟»

۲. یکی از موانع مهم رشد علم اخلاق در میان ما ایرانیان، و شاید در میان بسیاری ملل دیگر، مانعی فرهنگی است. در فرهنگ ما، به علم اخلاق با دیده‌ای نه چندان تکریم‌آمیز نظر می‌شود. از آنجا که علم اخلاق از علوم ناظر به عمل به شمار می‌آید، آن را آنچنانکه باید و شاید علم نمی‌دانند و پرداختن به آن را کاری عالمانه و محققانه محسوب نمی‌کنند. همین امر موجب شده است که رغبت چندانی در پرداختن به این علم پیدا نشود.

۳. مانع دیگری که با مانع اول نزدیکی زیادی دارد، فقدان ابهت و شأن اجتماعی (پرستیژ) برای علم اخلاق است. یعنی حتی اگر آن را علم نیز به حساب آورند، اما مرتبت عالی علوم نظری صرف همچون ریاضیات، فلسفه، منطق، و علوم تجربی مانند فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، و علوم تاریخی و اجتماعی را ندارد.

۴. مشکل دیگر آن است که در میان عالمان دین نیازی به علم اخلاق و رشد آن احساس نمی‌شده است. این نه به دلیل کم‌اهمیت دانستن امر اخلاق، که به دلیل احساس استغنا به سبب وجود علم فقه بوده است.

توضیح اینکه براساس اخلاق ناظر به تکلیف، که شاید این نوع اخلاق در میان عالمان دینی رواج بیشتر داشته، عمده مباحث اخلاقی در میان مباحث فقهی، به صورت اصیل یا استطرادی، مطرح می‌شده است، به طوری که از این جهت

صحیح نباشند مورد تجدیدنظر، اصلاح و تکمیل قرار خواهند گرفت.

قبسات: موانع رشد و توسعه دانش اخلاق در ابعاد گوناگون اجتماعی آن معلول چه عللی هستند؟  
صادقی: اجازه می‌خواهم ابتدا اندکی درباره خود سؤال تدقیق کنیم. استعمال دو واژه «رشد و توسعه» در کنار هم، یادآور تفاوت مفهومی این دو واژه در مسائل اقتصادی است. گمان می‌کنم، یا لااقل امیدوارم، که طراحان این سؤال آن تفاوت را مد نظر نداشته باشند. اما نکته قابل توجه دیگری در این باره وجود دارد که در این بحث ایجاد تفاوت می‌کند. گاهی از رشد کمی و کیفی خود علم اخلاق سخن می‌گوییم و گاهی از

تبدیل می‌شود که بدون اجتهاد و روزی عالمانه اخلاقیات خاصی را در میان مردم ترویج می‌دهند.

روزی به یکی از بزرگان، که به دلیل اتصافش به دانش و صفات نیک اخلاقی، بدو ارادت می‌ورزم، پیشنهاد کردم که رشته اخلاق را در حوزه تأسیس کنید. با تعجب گفت چه نیازی به یک رشته است. در ادامه رشته فلسفه، یکی از گرایشها می‌تواند اخلاق باشد. گفتم شاید مرادتان اخلاق فلسفی یا فلسفه

نیازهای اخلاقی تأمین می‌شد. فقه اسلامی، چنانکه برخی کم‌اطلاعان از فقه می‌پندارند، تنها به مسائل حقوقی نپرداخته است. سراسر فقه پر است از مباحث و مسائل اخلاقی. اگر بخواهند مسائل اخلاقی، بویژه مسائل اخلاق کاربردی را از فقه بستانند، فقه جدیدی پدید می‌آید که شباهت اندکی با فقه سابق خواهد داشت. بنابراین باید گفت که علم اخلاق در درون فقه وجود داشته است. این سؤال درست است، اما همین عدم تمایز موجب شده تا باب اندیشه‌ورزی مستقل درباره مفاهیم و مسائل اخلاقی در میان عالمان دینی گشوده نشود و علم اخلاق رشد مورد انتظار خویش را نیابد. از سوی دیگر اخلاق ناظر به فضایل نیز رشد لازم را پیدا نکند.

۵. دسته‌ای اندک از عالمان دینی، که به‌طور مستقل به مسائل اخلاقی پرداخته‌اند، بسرعت آن را به عرفان تحویل برده‌اند و آن را عملی مربوط به خواص کرده‌اند. اخلاق عرفانی، نه نظراً، بلکه عملاً تنها معدودی از خواص را نجات داده و با عموم انسانها کاری نداشته است. اخلاق از صحنه حیات فردی و اجتماعی رخت بر بسته و به علمی مربوط به اندک سالکان راه حق بدل گشته است. درحالی‌که به نظر می‌رسد نه اخلاق به‌طور عموم، نه اخلاق دینی به‌طور خاص، هیچ‌کدام اختصاص به گروهی اندک از برگزیدگان ندارند و داعیه اصلاح همه انسانها را دارند. هنگامی‌که این رسالت از علم اخلاق سلب شد، بتدریج گفت‌وگوی اخلاقی و علم اخلاق از میان عموم رخت بریست.

۶. حاکمیت نگرش «تسامح در ادله سنن» نیز به‌نظر می‌رسد که یکی از موانع مهم رشد علم اخلاق باشد.

بسیاری عالمان دینی، مسائل اخلاقی را از مستحبات می‌دانند. در امور مستحب نیز سختگیری علمی لازم را روا نمی‌دارند و می‌گویند امر مستحبات سهل است، به‌طوری‌که در ادله‌ای که مستحبات را از طریق آنها اثبات می‌کنند، چون و چرای زیادی نمی‌کنند. باب اجتهاد و تلاش طاقت‌فرسای مجتهدان به روی مسائل اخلاقی بسته می‌ماند و در نتیجه علم اخلاق رشد نمی‌کند. از این‌روست که علم اخلاق یا به‌عرضه تقبیح‌ناشده و پراکنده و غیرمنسجم اصول و قواعدی‌گاه متعارض تحویل می‌یابد، و یا به ابزارکار سخنرانان مذهبی

اخلاق است، درحالی‌که بنده به اخلاق به‌طور عام و به اخلاق دینی به‌طور خاص نظر داشتم. گفتند در فلان کتاب به آن پرداخته‌ایم، همان کافی است. ایشان این را در حالی می‌گفتند که بنده بخوبی به‌خاطر داشتم که خودایشان با چه تفصیلی از



قفسه‌های فراوان کتابهای اخلاقی در دانشگاههای غربی سخن می‌گفتند و می‌فرمودند ما یک صدم این را هم تولید نکرده‌ایم. درست هم هست، اما آیا همین نوع نگرش به اخلاق، که در بالا اشاره شد، موجب پیدایی چنین وضعی نشده است؟

معلمی: جواب به این سؤال نیاز به یک تحقیق کامل و مفصل در این باب دارد. ولی آنچه به‌نحو اختصار می‌توان گفت این است که نه تنها موانعی وجود دارد، بلکه قبل از مقتضی و علت نیز به‌طور کامل تحقق پیدا نکرده است. یعنی این‌گونه نیست که همه علل و عوامل رشد دانش اخلاق محقق شده ولی به مانع برخورد کرده باشد، بلکه در مواردی هنوز علل و عوامل لازم محقق نشده است. به‌عنوان مثال آن‌گونه که باید، از هنر و فیلم و سینما برای این منظور استفاده نشده است. البته منابع و خطابه‌ها و نمازهای جمعه و سخنرانیها تا حدی این مشکل را مرتفع نموده‌اند ولی این شکل نیاز به یک کار کلاسیک در مدارس و دانشگاهها و یک کار هنری در سینما و تلویزیون دارد، و این کار هنوز به‌طور مطلوب اجرا نشده است. البته می‌توان راجع به موانع عدم اجرای این امور سخن گفت که بحث دیگری است. می‌توان عدم درک صحیح موضوع از جانب مسئولان و یا عدم مدیریت صحیح در برنامه‌ریزی و تخصیص بودجه و یا امور دیگری باشد. ولی به‌رحال استفاده از هنر در همه ابعادش امری بسیار ضروری و لازم است.

**قیاسات: دلایل عدم التزام به اخلاق دینی در جامعه را چه می‌دانید؟ آیا فکر نمی‌کنید گسترش نوعی اخلاق که اساسش سودگروی است در این امر دخیل باشد؟**  
صادقی: عوامل چندی در عدم التزام به اخلاق دینی دخیلند. به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. گسترش نیافتن دانش و آگاهی اخلاقی، یعنی همان چیز که در سؤال قبلی به آن پرداختیم.
۲. پرداختن عالمان دینی به مقوله اخلاق و صرف وقت خود در مقوله فقه و تکالیف. خود این مسئله نیز معلول از یاد رفتن روح اصلی دین است. دین آمده است تا انسانهای جدیدی

بسازد، نه اینکه صرفاً رفتارهای تازه‌ای را تحقق بخشد. توجه بیشتر به رفتار تا به شخصیت انسان، دور شدن از روح دین است و سبب‌ساز محو اخلاق در جامعه.

۳. سست شدن ایمان دینی مردم که خود بر اثر نپرداختن عالمان دینی به مقوله‌های ایمانی پدید آمده است، و البته عوامل بیرونی دیگری هم دارد، که به پاره‌ای از آنها اشاره خواهد شد.

موارد بالا مستقیماً متوجه عالمان دینی و حوزه‌های علمی است. مواردی نیز وجود دارد که مسئولیت آنها متوجه دانشگاهها و روشنفکران و دیگر اشرار است، از جمله:

۴. بنیاد یافتن دانشگاهها بر علم دین‌زدایی شده (سکولار) و در نتیجه عدم تعهد محصولات آن به دین و اخلاق دینی.

۵. خودباختگی روشنفکران در برابر علم و صنعت و نظم اجتماعی غرب و گذر غیرمعرفتی و روان‌شناختی نابجا از کارآمدی علم غربی به درستی اخلاق غرب.

۶. در نتیجه، رواج سودگروی اخلاقی، که اخلاق رایج در غرب است.

۷. مبارزه با دین، از جمله با اخلاقیات دینی، در طول پنجاه سال حکومت پهلوی.

از طرفی، گاهی دلیل تراشیهایی نیز برای عدم التزام به اخلاق دینی صورت می‌پذیرد. غیرمتدینان هفت دلیل برای عدم التزام به اخلاق دینی ذکر کرده‌اند که هیچ کدام درست نیست:

۱. اخلاق دینی وظیفه‌گروانه و تکلیف‌مدار است، در حالی که اخلاق انسانی حق‌مدار، به‌معنای غایت‌گروانه‌اش، است.
۲. اخلاق دینی با زبان امر و نهی است و ناظر به تکلیفیهایی که بر انسان تحمیل می‌شود، در حالی که انسان خواهان اخلاقی است که حقوق او را تأمین کند و سود و مصلحت وی را در پی آورد.

پر واضح است که این استدلال از ناآگاهی نسبت به اخلاق دینی، همچنین از نگرش ناظر به خوشایند و محافظه‌کاری در اخلاق ناشی شده است. اگر دیدگاه ناظر به مصلحت و اصلاح را در اخلاق برگزیریم، همچنین آگاهی کافی از اهداف دین و اخلاق دینی داشته باشیم، آنگاه خواهیم دید که دین و اخلاق هر دو یک چیز را دنبال می‌کنند. از طرفی چنانکه پیشتر گفته

شد، در اخلاق دینی مصلحت و حقیقت بر یکدیگر انطباق می‌یابند و انسان خواهان مصلحت می‌تواند براساس اخلاق دینی به عالی‌ترین مصالح خویش دست یابد.

۲. برخی دیگر نقطه مقابل اشکال اول را ذکر کرده و گفته‌اند که اخلاق دینی مصلحت‌اندیشانه است، درحالی‌که در اخلاق باید روح ایثار و گذشت از منافع خویش را تقویت کرد. به نظر اینان اخلاق دینی کاسب‌کارانه است و انسانهای شریف و متعالی نمی‌توانند چنین اخلاقی داشته باشند.

در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اخلاق دینی، برخلاف مکتهای اخلاقی غیردینی، تنها بر یک پایه قرار نگرفته است. به دلیل وجود مراتب مختلف و ظرفیتهای متفاوت در انسانها، خالق آدمیان که این تفاوت مراتب و ظرفیتهای را بخوبی می‌شناسد، برای آنها اخلاقیهای متفاوتی را عرضه داشته است. به همین دلیل است که در اخلاق دینی برای حق‌مدارترین انسانها، که به هیچ وجه به سود و مصلحت خویش نمی‌اندیشند و چیزی جز حق و سزاواری را در نظر نمی‌گیرند، برنامه و اصول و قواعد خاصی وجود دارد، و نیز برای سود طلب‌ترین انسانها نیز برنامه و اصول اخلاقی خاصی طراحی شده است. البته جمع این دو نوع اصل و قاعده نیز به تناقض نمی‌انجامد؛ زیرا چنانکه گفته شد خالق متعال هستی و ارزشها واحد است، بنابراین برای او دشوار نیست که حقیقت را با مصلحت (واقعی) منطبق گرداند.

بنابراین در اخلاق دینی، انسانها را به گذشت از منافع خویش و ایثار دعوت می‌کنند. آنان که به صرف شناخت حقیقت به راه می‌افتند، نیازی به هیچ وعده و وعیدی ندارند و به آنها نیز توجهی روا نمی‌دارند، برای نیازمندان نیز وعده و وعیدها کارساز است. این همان تقسیم‌بندی مولای متقیان علی(ع) است که انسانها را به سه دسته تقسیم کردند گفتند بندگی خدا بر سه گونه است: یا از سر رغبت به بهشت و منافع آن است، که این بندگی تاجرانه و کاسب‌کارانه است (ولی در هر حال بندگی خداوند به شمار می‌رود و پذیرفته است)، یا از ترس عذاب و جهنم است، که این بندگی عبید و نوکران است (که این هم پذیرفته است)، یا از سر حق‌طلبی و حق‌پرستی است و به دلیل آنکه خداوند سزاوار پرستش است، که این بندگی آزادگان

است.

۳. برخی بر آنند که مداخله دین در اخلاق موجب از خود بیگانگی انسان می‌شود؛ زیرا دین به چیزی غیر از شهودها و دریافتهای شخصی انسان فرمان می‌دهد و اگر انسان به فرمانهای دین عمل کند به چیزی غیر از شهود شخصی خود عمل کرده است و این موجب از خود بیگانگی انسان می‌شود. نمونه بارز فرمانهای خلاف عقل دینی، دستور قتل فرزند به ابراهیم است. با وجود آنکه شهود شخصی ابراهیم، و هر انسانی دیگر، می‌گوید قتل نفس محترمه جایز نیست، اما دین به آن فرمان داد. باید توجه داشت که فرمان خداوند به ابراهیم، فرمانی آزمایشی بود برای تعیین میزان بندگی و تسلیم شدن ابراهیم و فرزندش و بیش از آن خواسته نشده بود (به دلیل اسلما و صدقت در آیه شریفه: فلما اسلما و تله للجبین و نادیناه ان یا ابراهیم قد صدقت الرویا؛ صافات: ۱۰۳ - ۱۰۵). بر فرض که تسلیم شدن به چنین فرمان آزمایشی، که ظاهراً خلاف وجدان و شهود شخصی است، موجب از خود بیگانگی انسان شود، آیا می‌توان حکم یک مورد را به تمامی موارد سرایت داد؟ دوری درباره یک نظریه یا یک مکتب، هیچ‌گاه براساس موارد استثنایی صورت نمی‌گیرد. اینکه آیا اخلاق دینی موجب از خود بیگانگی انسان می‌شود یا نه، بستگی به این دارد که اصول و قواعد اخلاق دینی چه اقتضایی دارند یک مورد استثنایی موجب از خود بیگانگی متدینان، و حتی ابراهیم نمی‌شود.

اما اصول کلی اخلاق دینی چگونه‌اند؟ آیا آنها خلاف شهودهای شخصی ما هستند؟ به نظر می‌رسد که اگر دین به اخلاقیاتی دعوت می‌کرد که خلاف ندای فطرت و خلاف شهودهای شخصی انسانها بود، هیچ‌گونه توفیقی در جذب پیروانش پیدا کرد. اصل گرایش به ادیان براساس دریافت مطابقت دعوت ادیان با ندای فطرت انسانها صورت می‌گیرد. اگر میان ندای پیامبران بیرونی و پیامبر درونی عقل - تعارض و اختلاف وجود داشت، هیچ‌گاه دعوت انبیا اجابت نمی‌شد و این همه توفیق در ربودن دلهای مؤمنان پیدا نمی‌کرد. از طرفی، عمل مؤمنان به اخلاق دینی، پس از دریافت مطابقت آن دعوت با شهودهای باطنی‌شان بوده است، نه پیش از آن. بنابراین نمی‌توان گفت که آنها ابتدا از خود بیگانه شدند، آنگاه



دعوت انبیا را پذیرفتند.

همچنین اینک نیز می‌توان میان اصول اخلاق دینی و اصول اخلاقیهای غیردینی مقایسه کرد.

اولاً چه اندازه تفاوت وجود دارد؟ ظاهراً اندک. ثانیاً باید دید که کدام یک با وجدان و فطرت انسانها سازگارترند. از همه اینها گذشته عقل بشر و فطرت او نمی‌تواند همه مصادیق اصول اخلاقی را خود، مستقلاً دریابد. اخلاق دینی در واقع مصادیق کلی‌ترین اصول اخلاقی را بیان می‌کنند. در جایی که عقل قدرت تشخیص ندارد، پیروی از فرمانهای خداوند سبحان که برای راهنمایی ما به مصادیق همان ندای فطری ما هستند، هم موافق عقل است و هم موجب از خود بیگانگی نمی‌شود.

از همه اینها گذشته مگر نسبت ما با خداوند نسبت دو شخص بیگانه است؟ خداوند همان من واقعی ماست که کنه هستی ما را می‌سازد. بنابراین فرمان او فرمان بیگانه نیست، بلکه فرمان خودترین خودهاست.

۴. گفته‌اند که دین برای جهان متغیر، احکام ثابت وضع می‌کند، بنابراین اخلاق دینی نمی‌تواند با این جهان سازگار باشد. دو مطلب باید از دو سو روشن شود. یکی اینکه آیا همه چیز جهان در تغییر است؟ آیا هیچ ثابتی در جهان یافت نمی‌شود؟ دیگر اینکه آیا احکام دینی تاب تغییر و تحول را ندارند و به گونه‌ای نیستند که قابل انطباق بر متغیرات باشند؟ باید دانست که همه چیز جهان در تغییر نیست، وگرنه هیچ علمی بنا نمی‌شد و هیچ قانونی علمی کشف نمی‌گردید. جهان براساس اصولی ثابت، تغییر می‌کند و کار علم، کشف این اصول و قواعد ثابت است. عین همین سخن را نیز می‌توان درباه مسائلی گفت که دین در مورد آنها حکم دارد. موضوعات احکام دینی نیز براساس اصول ثابتی در تغییر و تحولند و دین بیان‌کننده همان اصول و قواعد ثابت است.

به وسیله این اصول و قواعد ثابت، حکم جریان تحولات نیز روشن می‌شود. بنابراین نه جهان در تمام ابعادش متحول است، و نه دین عاجز از بیان اصول و احکامی برای تحول و تغییر.

۵. اشکال دیگری که به اخلاق دینی گرفته‌اند این است که اخلاق دینی تشتت آور است. نمی‌توان براساس آن جوامع بشری را اداره کرد. در یک دین کشتن حیوانات جایز است و

حتی در پاره‌ای موارد استحباب پیدا می‌کند، و در دین دیگر نه تنها استحباب ندارد که گناه نابخشودنی نیز هست. با این اختلاف فراوان نمی‌توان جامعه بشری را اداره کرد.

باید از این اشکال‌گران پرسید که اگر در یک جامعه همه یا اکثر افراد پیرو یک دین بودند، چه اشکالی دارد که آن جامعه به اخلاقیات دینی خود پایبند باشد. اگر جامعه ما مسلمان است، می‌تواند بدون ایجاد تشتت، احکام و اخلاقیات اسلامی را پیاده کند. اگر جامعه‌ای مسیحی بود، می‌تواند پایبند اخلاقیات مسیحی خود باشد. آن اشکال تنها در جوامعی پدید می‌آید که هیچ دین و مذهبی اکثریت قاطع را نداشته باشد.

ثانیاً مگر در مکاتب اخلاقی غیردینی اختلاف و تشتت نیست؟ در هر حال اختلاف نظر وجود دارد. هر سازوکاری برای حل مشکل در میان مکاتب و نظریات متعارض غیردینی پیدا شد، می‌توان در این مورد نیز از آن استفاده کرد.

به علاوه، هر جامعه‌ای نیازمند عامل همبستگی است. عوامل همبستگی جوامع متفاوتند. برخی جوامع براساس خون و نژاد مشترک، برخی براساس زبان مشترک، برخی براساس مرزهای جغرافیایی مشترک، برخی براساس مکتب مشترک، برخی صرفاً براساس قرارداد، و برخی دیگر براساس دین مشترک به یکدیگر پیوند می‌خورند. قدرت ایجاد همبستگی عوامل مختلف، متفاوت است. هیچ عاملی مانند دین مشترک توان استحکام پیوندهای اجتماعی را ندارد؛ زیرا دین همه هستی انسانها را پوشش می‌دهد و دین واحد، هستی و سمت و سوی واحدی به زندگی پیروانش می‌دهد و همه شئون وجودی آنها را همسو و هم‌جهت می‌کند. رنگ واحد به جهان‌بینی و افکار اصلی و اعمال و حتی دلبستگیهای آنها می‌زند. چه عاملی از این قویتر؟ بنابراین اخلاق دینی برای جامعه‌ای که اکثر اعضای آن را پیروان و معتقدان به یک دین تشکیل دهد، نه تنها تشتت آور نیست، که وحدت‌آفرین نیز هست.

ممکن است ادعا شود که مقصود، جامعه جهانی است. در این صورت باید گفت برقرار ساختن نظم واحد جهانی، تنها در سایه امحای تنوع فرهنگی امکان‌پذیر است و چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب. نمی‌توان، لااقل در عصر غیبت و پیش از دوران طلایی آخرالزمان، نسخه‌ای واحد برای همه

جوامع پیچیده. بنابراین دعوت به کنار گذاردن اخلاق دینی، به بهانه یکسان‌سازی اخلاقی در کل جهان، امری است بیهوده و نامطلوب و نسخه‌ای است که از سوی فرهنگ لیبرال غربی برای جوامع مختلف پیچیده می‌شود.

۶. اخلاق دینی به همه انسانها به یک چشم نمی‌کند و میان آنها تفاوت می‌گذارد. میان متدین و غیرمتدین تفاوت می‌گذارد. اما اخلاق سکولار به همه انسانها به یک چشم نگاه می‌کند.

این اشکال نیز وارد نیست. زیرا اخلاق سکولار، اخلاقی حداقلی است و هدف آن این است که انسانها را از تعدی و ظلم به یکدیگر باز دارد. اما از جنبه اثباتی، توصیه‌های اکیدی ندارد. همین‌که انسانها به حریم یکدیگر تجاوز نکنند و آزادی همدیگر را در معرض تهدید قرار ندهند برای آن کافی است. خوب این مقدار نیز در اخلاق دینی بخوبی تأمین می‌شود و حتی بیش از این نیز تأمین می‌گردد، حتی برای غیردینداران. لاقلاً در دین اسلام چنین است که از این جهت تفاوتی میان مستدین و غیرمستدین نیست و هرگونه تجاوزی به حریم غیرمسلمانی که در پناه اسلام و در جامعه اسلامی زیست می‌کند، منع شده است. امیرالمؤمنین (ع) نسبت به سرقت خلخال پای زن یهودی در قلمرو اسلام آن‌چنان واکنش قوی و سختی نشان دادند که زبان‌زد است. نسبت به پیرمرد نصرانی بازنشسته نیز از بیت‌المال مسلمانان مقررری وضع کردند و ... تاریخ اسلام به شهادت مورخان اروپایی، یادآور بهترین و متحاملانه‌ترین برخورد با مخالفان و زندیقان و بی‌دینان است. در دنیای اسلام مخالفان و غیرمسلمانان همان حرمت و ارج انسانی را داشتند که مسلمانان. اگر از موارد استثنایی که لامحاله تدبیرناپذیر است، بگذریم، تمدن اسلامی، بویژه در قرنهای اولیه، مملو از روحیه تساهل و خوشرفتاری با مخالفان است.

اما امتیازاتی که در جامعه دینی، برای دینداران وضع شده است، چیزی فراتر از این است. پرواضح است که جامعه دینی برای دستیابی به اهداف خودش باید در مواضع حساس، از کسانی استفاده کند که بخواهند و بتوانند در راه آن اهداف کار کنند. جامعه‌ای که براساس عامل دین پیوند اجتماعی برقرار کرده است، دین را ملاک ورود و خروج در جامعه قرار

می‌دهد، و جامعه‌ای که خاک یا خون را عامل پیوند اجتماعی قرار داده است، همان را ملاک ورود و خروج در جامعه قرار می‌دهد. در همه جوامع انسانی بالاخره ملاکی برای تقسیم‌بندی به خودی و غیرخودی وجود دارد. چه دلیلی وجود دارد که جامعه دینی از ملاک اصلی خود دست بردارد و ملاک خون یا خاک را بپذیرد. مگر کسی که تابعیت کشورهای اروپایی را نداشته باشد، از امتیازات دارندگان این تابعیت استفاده می‌کند، تا انتظار داشته باشیم کسانی که تابعیت دین اسلام را نداشته باشند، از امتیازات آن استفاده کنند. بنابراین به لحاظ نظری نیز تقسیم به خودی و غیرخودی همگانی و همه‌جایی است.

اما به لحاظ عملی، اخلاق سکولار دهها سال است که در بخشی از زمین حاکم شده است. نتایج به بار آمده از آن درباره نگاه کردن به انسانها با یک چشم چنین است:

در بوسنی مسلمانان، که اکثریت جمعیت آن کشور را تشکیل می‌دهند، حق حاکمیت بر سرنوشت خویش را ندارند، زیرا بوسنی در قلب اروپا قرار دارد. اروپاییان دوست ندارند کشوری با اکثریت مسلمان در همسایگی آنان و در جمع کشورهای اروپایی وجود داشته باشد، هرچند که بوسنیها پای‌بند به قواعد اخلاق سکولار هم باشند.

در کوزوو مسلمانان حق ندارند حتی زیست کنند. باید این جمعیت به هر صورت که شده در مناطق مختلف دنیا پراکنده گردد تا همواره بصورت اقلیتی زندگی کنند.

سازمان ملل نباید دبیر کلی مسلمان داشته باشد. حتی زمانی که برای انتخاب دبیرکل به سراغ کشورهای افریقایی می‌روند، از مسیحیان انتخاب می‌کنند. وزیر خارجه مصر نیز که زمانی دبیرکل شد، مسیحی بود. همچنین هیچ کشور مسلمان، عضو دایم شورای امنیت و برخوردار از حق وتو نیست.

میلیونها انسان در سراسر جهان از گرسنگی و سوء تغذیه رنج می‌برند و اموال به غارت رفته آنها در کشورهای استعمارگر جهان اول تبدیل به خوراکی کنسرو شده گریه‌ها و سگان سرمایه‌داران غربی می‌شود، یا به صورت هدایی نصیب ماهیان و آبزیان سواحل امریکا می‌شود تا مبادا قیمت گندم در جهان اندکی ارزان شود. این اخلاق سکولار غربی است که تاکنون به این صورت متبلور شده است، و گمان نمی‌رود در آینده فعلیتی

دیگر بیاید.

۷. آخرین اشکالی که گرفته‌اند این است که اخلاق دینی بر پایه‌ی اموری بنیان گذاشته می‌شود که متعالی است. اموری مانند خدا، بهشت، دوزخ، معاد و... حال اگر بعدها معلوم شود که این امور متعالی محقق نبوده‌اند، آنگاه پایه‌های بنای اخلاق ما فرو می‌ریزد. به علاوه هم اینکه نیز احتمال خطا را می‌دهیم، لذا در صورت پذیرش اخلاق دینی، بنیانی متزلزل برای اخلاق ساخته‌ایم.

این اشکال از چند جهت سست و بی‌پایه است. یکی اینکه پایه‌های اندیشه و اعتقاد دینی، عقل و ایمان است. به عبارت دیگر باورهای دینی هم می‌توانند عقلانی باشند و هم مؤید به ایمان. به نظر می‌رسد که چنین پایه‌هایی مستحکم‌تر از پایه‌های صرفاً عقلانی باشد. فرد مؤمن در ایمانش و اعتقاداتش تزلزل ندارد تا موجب سستی و تزلزل پایه‌های اخلاق دینی‌اش بشود. انسان جست‌وجوگر حق‌طلب نیز اگر به آستانه‌ی ایمان رسیده باشد، که تنها در این صورت است که اخلاق دینی را می‌پذیرد، بی‌تزلزل و با اطمینان خاطر به پیش می‌رود. به صرف احتمال اینکه بعداً معلوم شود اشتباه کرده‌ایم، هم اینکه دست از عمل بر نمی‌داریم و به انتظار کشف خطا نمی‌نشینیم. در همه‌ی کارهایمان چنین هستیم. به صرف داشتن شک معرفت‌شناختی، باب تحقیق و تجربه را به روی خود نمی‌بندیم و در مقام عمل نیز نظریه‌های علمی خویش را به حال تعلیق در نمی‌آویزم، بلکه براساس همان نظریه‌های ظنی تجربی، هم عمل می‌کنیم و هم در مورد اوضاع و احوال جهان طبیعت نظر می‌دهیم. همه نیک می‌دانیم که نظریه‌های علمی نیز حدسهایی هستند که تا به امروز ابطال نشده‌اند، نه چیزی بیشتر. حال آیا نمی‌توان درباره‌ی امور دینی، همچون خدا و معاد، به این حد از عقلانیت دست یافت؟ انکار چنین چیزی جای بسی تعجب است.

معلمی: پاسخ دقیق و تفصیلی به این سؤال نیز نیاز به یک تحقیق آماری دارد. ولی می‌توان به عدم رعایت مسائل اخلاقی

از جانب کسانی که توقع و انتظار عمومی از آنها رعایت اخلاق و تقوا و زهد است از یک طرف و مشکلات اقتصادی از طرف دیگر و کم‌رنج شدن علل و عوامل توسعه‌ی دانش اخلاقی و استفاده نکردن از هنر در این زمینه و بلکه دو طرف ضد و نقیض آن (سریالهایی که تبلیغ مد و زندگی لوکس و رفتار غیراخلاقی می‌نمایند) از آن استفاده کردن، همه و همه می‌توانند از جمله علل عدم التزام به اخلاق باشد، اعم از دینی و غیردینی. یکی از امور مهم برای ایجاد التزام به اخلاق، توجه به این نکته است که قرآن مجید مسئله معاد را از همه‌ی مباحث دیگر بیشتر مورد توجه قرار داده است و این امر نشانگر تأثیر تأیید اعتقاد به معاد در اصلاح امور فردی و اجتماعی مردم است. هنر می‌تواند این امر را به احسن وجه مورد تأکید قرار دهد.

فتحعلی: پیش از آنکه به ادله‌ی عدم التزام به اخلاق دینی بپردازیم ذکر این نکته بجاست که وجود اختیار و اراده، امیال و شهوات در انسان از یک سو، و شرایط و عوامل بیرونی از سوی دیگر همواره می‌توانند زمینه‌ساز عدم التزام به دانسته‌های او شوند. دینی، اخلاقی، حقوقی، علمی و ... بودن دانسته‌ها در این امر تفاوتی نمی‌کند. قرآن کریم در حکمی انسان‌شناسانه می‌فرماید: «بل یرید الانسان لیفجر امامه..» (۵/۷۵)

به هر حال طبع انسان خواهان آن است که قیود و تعهدات او کمتر، و راه او بازتر باشد. اما اخلاق دینی همان‌گونه که از عنوانش پیداست سرشتی دینی دارد و عدم التزام به آن می‌تواند دلایل گوناگونی داشته باشد. به لحاظ معرفتی تشکیک در مبانی، احکام و سنن دینی منجر به تشکیک در اصول و احکام اخلاقی دین خواهد شد. کسانی که چنین شبهات و تشکیک‌هایی را وارد می‌سازند گاه خود اعتقادات، احکام، و سنن دینی را هدف می‌گیرند، و گاه با تصور اینکه میان احکام و قوانین علمی، اجتماعی، سیاسی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی،

اقتصادی و ... با اصول اعتقادی، احکام و سنن دینی تعارض وجود دارد، این اعتقادات، احکام و سنن را زیر سؤال می‌برند. طبیعی است که حتی در صورت پاسخ به این شبهات باز نمی‌توان از تأثیر فی‌الجمله آنها چشم پوشید. شک‌گرایی یا نسبت‌گرایی معرفتی در حوزه «علم محض» محصور نمی‌شود بلکه قلمرو دین و اعتقادات و هر نوع معرفتی را دچار چالش می‌کند. از این رو کسانی که به هر انگیزه‌ای در جامعه و میان عموم مردم شبهه‌پراکنی می‌کنند باید متوجه تأثیرات این رویه بر اخلاقیات جامعه نیز باشند.

رشد و توسعه علم و فن‌آوری، احساس بی‌نیازی به دین در امور دنیایی و دین‌زدایی و سکولار کردن جامعه، عقل‌گرایی و توجه افراطی به عقل مدرن که حضور دین را تحمل نمی‌کند و باطل و بی‌معنا دانستن هر گزاره و هر چیزی که از عهده آزمون علمی و تجربی برنیاید، انسان‌مداری و تأکید بر حقوق انسان به جای تکالیف و وظایف او و ترویج تساهل دینی، اخلاقی و سیاسی که خود معلول عوامل مختلفی است، از جمله ادله‌ای است که به سست شدن اعتقادات دینی و در نتیجه عدم التزام به اخلاق دینی کمک کرده است.

از سوی دیگر ورود برخی عناصر و عقاید مخالف عقل و دین در محدوده دین و به بیان دیگر انحراف از اصول و احکام و سنت‌های حقیقی دین و رواج برخی اعتقادات نادرست و خرافی در میان متدینان نیز می‌تواند از ادله عدم التزام به اخلاق دینی به شمار آید.

عدم پایبندی برخی متدینان به احکام دینی، عدم رعایت اخلاق دینی و دفاع نادرست برخی دیگر از اصول و مبانی دینی نیز به لحاظ روانی به عدم التزام به اخلاق دینی کمک می‌کند.

اما درباره تأثیر گسترش نوعی اخلاق مبتنی بر سودگروی بر عدم التزام نسبت به اخلاق دینی، به اختصار باید گفت: نظریه سودگروی از آغاز پیدایش تاکنون دچار تطوراتی شده و شکل‌های متفاوتی به خود گرفته است. دلیل این امر نیز عمدتاً تفاسیر متفاوتی است که از سود و نیز کسانی که باید از این سود بهره‌مند گردند، ارائه شده است.

مسئلاً رواج آن نوع سودگروی که سود را با لذت دنیایی یکی می‌گیرد مانند سودگرایی به تفسیر جری بستم و جان استوارت میل می‌تواند از ادله عدم التزام به اخلاق دینی به شمار آید. زیرا در این صورت اصالت سود یعنی اصالت لذت، و بر این اساس معیار درستی و نادرستی کارها، لذت‌بخشی و عدم آن خواهد بود و اصل لذت بر هر اصل دیگری از جمله اصول اخلاق دینی حاکم خواهد شد. اما اگر سود را سعادت پایدار یا تقرب به کمال بالذات بدانیم، سودگرایی می‌تواند با اخلاق دینی سازگار بوده و در تحقق غایات اخلاق دینی کمک کند.

